



طنز محمد قرایی



به سلیاهی بخند



به سیاهی بخند

اشعار و نوشته‌های طنز
محمد قرائی (م. شوق)

نامنامه

- ۸ تصور کن!
- ۱۰ سیدعلی روضه‌خوان شده رهبر!
- ۱۲ جنبش بی‌هزینه
- ۱۴ قاتل بیا تحقیق کن
- ۱۵ سالروز حقوق بشر
- ۱۶ خودشان خودشان را شکنجه می‌کنند!
- ۱۸ لنگه‌کفش و فصل‌الخطاب خامنه‌ای
- ۲۱ رنج‌نامه یک لوطی ناتوان از عنترش
- ۲۵ تماس‌های مؤسسه ولی لیکس
- ۲۷ نامه ولی فقیه به کاترین اشتون
- ۲۹ موش و گریه امروز
- ۳۵ به دنبال اشتون
- ۳۷ پدرجد داعش
- ۴۰ در مرگ مهدوی کنی
- ۴۲ بحر طویل حاجی مرده؟
- ۴۷ حکم منع قطع دست میلیارد در
- ۵۰ نعل و میخ سیدعلی
- ۵۱ سبز علی در هیأت دیوانگان
- ۵۳ آگهی لغت‌نامه‌ی زهر خوران
- ۵۵ عجب امنیتی داریم؟
- ۵۸ آگهی گم‌شدن يك دکل نفتي
- ۵۹ این زمان بیست بیست می‌گیرد
- ۶۹ زمین‌لرزه و استادایوم
- ۷۱ قطع‌نامه‌دان دنیا!
- ۷۲ خامنه‌ای در حال مرگ

۷۴	 دروغ گو
۷۶	 رخ دادهاي مهد کودک
۸۳	 گوياترين تصوير ايران
۸۴	 آوازي هاي سيدعلي در بيت ۲
۸۵	 خطبة جنتي
۸۷	 نمايشنامه نعلين و پوتين
۸۹	 گوشت خر يا فكر خر
۹۱	 ساقاي نامه
۹۵	 آفرين به كودكان نان آور!
۹۸	 شاعر زنداني
۱۰۰	 مناظره (۱)
۱۰۱	 پيامي به شوراي نگهبان
۱۰۵	 دعا براي خامنه‌اي
۱۰۷	 جرنج جرنج برجام
۱۰۸	 ابوان ولايت
۱۱۱	 فيلتر تلگرام
۱۱۴	 كي بود كي بود من نبودم
۱۱۶	 ملاخور شد
۱۱۶	 با اجازه‌ي سعدي
۱۱۸	 آخوند دويست انگشتي!!
۱۲۰	 چغندره يا ولي فقيه؟!
۱۲۳	 قاري آقا بشو!
۱۲۵	 ياد دوران اوباما
۱۲۷	 نقش آقا در برجام
۱۳۰	 رشته‌ي پزشكي جديد
۱۳۲	 دكتور دروغ درماني
۱۳۳	 خواسته‌هاي معقول
۱۳۶	 مستشاري مي‌كنيم

۱۳۸	 ربط خم و مي و ني
۱۴۱	 منشور روحانی
۱۴۳	 حيا كن!
۱۴۴	 دوبيتي هاي نه غربي نه شرقي
۱۴۶	 چند نظر در مورد ساختمان پلاسكو
۱۴۷	 اشكال ندارد
۱۵۰	 رئيسی بيا قتل عامم بكن
۱۵۱	 تا ولايت هست
۱۵۲	 در انتخاب آخوند رئيسی و آخوند روحانی

تصور کن!

با اجازه‌ی سیاوش قمیشی.

شعر طنز در مورد حفظ زبان و هویت ایرانی. با همان آهنگ تصو کن
پیش خود بخوانید:

تصور کن که این والله، تصور کردنش ساده‌س
که ایرانی واسه حفظ زبانش دائم آماده‌س
زبانی که درش «زوم» و «کلیک» و «ریل» و «ورژن» نیست
جواب هر سوالی که، پرسشی «یس» و «اوکی» نیست.
نه «لاین» می‌گن به هر کوچه، نه «ستلایت» به ماهواره
دیگه کس جای «راه‌کار» «مکانیزم» و نمی‌ذاره
همه استاد استادن توی فرهنگ‌ها می‌گردن
تو هیچ «تی وی» نمی‌شنوی کسی رو «مانیتور» کردن
زبانی رو تصور کن، بدون «کنسل» و «استپ»
زمانی که جای «اوکی» همه می‌گن باشه، یا خب!

زمانی رو تصور کن، که به عالی، نمی گن «تاپ»
«پرینت کردن» ننوخته بگیره جای فعل چاپ
قضاوت کن ببین حقه؟ برای فعل راحت باش،
آسایش رو می ریزی دور؟، «ریلکس» رو می گذاری جاش؟
می گی با من «دیالوگ» کن، آخه من «هیستریک» می شم؟
مذاکره چه عیبی داشت که «دایالوگ» می گی پیشم!
یکی وقت طلوع اومد که پاشو خورشید «استارت زد»
که ریخته تو واشینگ-ماشین» لباست رو «مامی» یا «دد»
بدون مرز و محدوده همین جور پشت هم صاف صاف
بجای خواب و بیداری میگه «آن» شو!! نری رو «آف»!
بهش گفتم تصور کن! تو هم داری یه کم انصاف
تمرکز کن تو می تونی بگی هر چیزی رو بی «قاف»

سیدعلی روضه‌خوان شده رهبر!

کاش از شرم زود آب شوم

یا مثال جگر کباب شوم

چون زُهان سربه‌سر خراب شوم

از خجالت زخم به کوه و کمر

سیدعلی روضه‌خوان شده رهبر!! به شما برنمی‌خورد آخر؟

این چه ایران و این چه ویرانیست

دولتش که لبالب از جانیست

مرگ و اعدام مفت و مجانیست

از جهنم وطن شده بدتر

سیدعلی روضه‌خوان شده رهبر!! به شما برنمی‌خورد آخر؟

طفل معصوم با معلم سوخت

جگرم بیشتر از آن افروخت

زندگی شد به کام بنده چو کوفت

دخترک‌های سوخته! پر پر!

سیدعلی روضه‌خوان شده رهبر!! به شما برنمی‌خورد آخر؟

شهر از خوک گشته آکنده

بدترین فرد شد نماینده

خری آمد که ای تنابنده!

تو اهانت نکن به بنده خر

سیدعلی روضه خوان شده رهبر!! به شما برنمی خورد آخر؟

هی مقام معظمش خوانند

افعی است این که آدمش خوانند!

باز افعی به اعتراض آمد

که چرا فحش می دهی تو بشر!

سیدعلی روضه خوان شده رهبر!! به شما برنمی خورد آخر؟

جنبش بی‌هزینه

در فضاهاى خصوصى مى‌شود کرد انقلاب
مى‌توان شورش بپا بنمود اندر تخت خواب
اى عجب کشفى عیان شد، پیش چشم عالمى
مى‌توان خیزش بپا کردن بدون اضطراب
وه عجب کم عقل بودند آن که از بهر قیام
ره مى‌افتادند از هر کوچه با شور و شتاب
غافل از آن که به زیر کرسی و در خوابگاه
مى‌توان جنبش بپا بنمود بی‌حد و حساب
هم‌چنان که بی‌خزینه مى‌شود حمام کرد
بی‌هزینه مى‌توان جنبش نمودن بی‌عذاب
بی‌حضور در خیابان، مى‌شود کرد اجتماع
در شب تاریک، شرطش آن که نبود ماهتاب
مى‌شود از پشت بام عکسى گرفت از عابری
که درون کارتون خوابیده در جوی خلاب
لیک اگر برقی ز دوریین جست ناگه وای وای
پر هزینه مى‌شود، این کار باشد ناصواب

می‌توان اندر نشست دوستانه کوچکی
بی‌هزینه پخت روی گاز چند سیخ کباب
شرطش اما این بود که بسته باشد پنجره
که مبادا دود سازد کار جنبش را خراب
گر که همسایه برد بو، توی پستوها روید
بهتر است از اجتماع توی هال کرد اجتناب
جنبشی مفت است و مثل جلبک مرداب‌ها
شرط رشدش هست تنها اجتناب از آفتاب
در درون خود بزن وقی و چون قورباغه‌ها
گر سگی دیدی پیر چاردست و پا در جوی آب.

قاتل بیا تحقیق کن

وقتی قاتلان مأمور تشکیل کمیته تحقیق می شوند
قاتل بیا تحقیق کن این کشته را کی کشته؟
مسللو قایم کن با خنجر آغشته
کمیته تشکیل بده از اون که حکم نوشته
تا اون که گوله ها رو تو سر و سینه کشته
قاتل بکن قضاوت کی کرده این جنایت
خودت شهادت بده قتلو کی کرد هدایت
خودت بشو دادستان مقتولو کن امتحان
بعدش گزارش بده این طور برای جهان:
مقتول خودش را کشته با کینه و شقاوت
یا هم که فامیلش بود که کرد این جنایت
دنیا شعور نداره بفهمه این دروغه
هرچی بگی قبوله اوضاع آخه شلوغه
ما هم که چشم می بندیم به آدما می خندیم

سالروز حقوق بشر

خیزید که سالروز حقوق بشر آمد
هر چی که پدر بود، از ما به درآمد
صد قرن عقب رفت وطن سوی گذشته
زان روز که دجال زمان روی خر آمد
شیخ آمد و بنشست به ویلا و به صد کاخ
ملت پی اسکان سوی کوخ و کپر آمد
آنقدر فقیهان بگرفتند و بکشتند
کز شیخ و فقیه حوصله ما به سر آمد
شیخ آمد و شلاق و شکنجه بشد آغاز
هر تسمه و هر کابل ز خون خیس و تر آمد
از خاک پدرهای به خون خفته چنین بانگ
از بهر هر آن دختر و بهر پسر آمد
از بهر حقوق بشر خویش بخیزید!
هنگامه شمشیر و کلاه و سپر آمد

خودشان خودشان را شکنجه می کنند!

امام شکنجه گر نیست اون که ضد بشر نیست
حسابش پاک پاکه کارش جعل خبر نیست
پس واسه افشاگری باید سند رو کنیم
ما که سند نداریم باید جست و جو کنیم
حالا فهرست پیشنهادات:

- یه فکر عاقلونه! خودتو بگش شبونه
بعدش بکن بهونه بگو دیدی ما رو کشتن؟
خودتو بکن شکنجه جسدو بذار تو گنجه
بگو ما رو قطعه کردن توی فریزر گذاشتن
خودتو بکن حلق آویز خون خودت رو بریز
سرکوچه وایسا بگو کشته ما رو یه خون ریز
این طوری راه وای می شه ارتجاع رسوا می شه
ازین فکرای ساده زیاد پیدا می شه
عقلو به کار بنداز توتنت مار بنداز
بعدش برو تو بازار هوار و جار بنداز

آتش بکش به خرمن	گرا بده به دشمن
بیاد و بمب بباره	بگو شدیم آواره!
بازم بگم یا شد بس	اینا همه ش تجربه س
نمونه های خوبش	توی رساله ها هس
خودت رو تیربارون کن	بمب بذار تو خونه ت
بابا وننه ت رو بکش	همینو بکن بهونه ت
اینا هر کدوم یه درسه	کشف خود امامه
اگر خوب اجراش کنین	کار نظام تمامه

لنگه کفش و فصل الخطاب خامنه‌ای

«گزارش اقتصادی ویژه^۱ ولی لیکس بعد از شیلک لنگه کفش‌ها در نظام»

تایمز مالی داد آماری جدید

آی مردم لنگه کفش باید خرید

سود بسیار است اندر لنگه کفش

دارد این محصول، بس آثار و نقش

نرخ آن بالاست در بازار بورس

با طلا و با یورو بگذاشت کورس

جفت کفش دیگر نشاید دوختن

لنگه کفش است آن که باید دوختن

گرچه لنگه کفش نصف کفش هست

اندرین نیمه، هزارن نقش هست

بعد از آن که بر سر احمد نژاد

کوفت آن جنگاور سوری نهاد

ناگهان نرخش فزون شد چون طلا

از برای نخبگان شد چون بلا

باز شد کارخانه‌ای در شهر قم
نه برای صادراتش رو به رم!
بل برای جنگ شیخ لاریجان
ده عدد را احمدی کرد امتحان
با شلیکش لاریجانی جیم شد
خاندان دزد او در بیم شد
زین سپس جنگ رسانه منتفی ست
جنگ لنگه کفش پیکاری قوی ست
چون شنید این قصه را آن خامنه
گفت: از آن بهتر! که نعلین منه!!
چون که بر عمامه‌ام پشمی نماند
حرف من را هیچ الدنگی نخواند
من که دیگر نیستم «فصل الخطاب»
لنگه نعلینم بگیرد با شتاب
لنگه نعلین ز کفش بدوتر است
جسم شیخ از هر چه بوگندوتره
هی بسازید هی زنید بر یکدگر
ای جماعت‌های خوگ و کرّه خر

بعد از این فصل الخطاب این نظام
هست "نعلین بوگندو"، والسلام.

رنج‌نامه یک لوطی ناتوان از عنترش

سایت ادبی ولی لیکس، افشا می‌کند:
دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
قصهٔ درد و بی‌درمانی من گوش کنید
شرح این بیت و بی‌دربانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی؟
شرح این عنتر چلقوز نگفتن تا کی؟

روزگاری من و دل صاحب مشکل بودیم
از قیامی که کشید شعله چه غافل بودیم.
در پی کرسی بد مصب باطل بودیم
فکر می‌کردیم آگه یک کمی عاقل بودیم
کس در آن سلسله غیر از من و «محمود» نبود
یک نفر در غم آن آتش و آن دود نبود
جوجه‌ای بود ولی سیخ‌های تیغدار نداشت

بی سواد بود و جز مدرک پاسدار نداشت
غیر از این مرتضوی، نوچه سرایدار نداشت
عنتری بود، ولی هیچ خریدار نداشت
اول آن کس که خریدار شدش من بودم
حامی این بز شاخدار شدش، من بودم
بس که محتاج به سرکوبی مردم بودم
من که شخصاً فقیه یک شبه خم بودم
چون گدای در آن فیضیه قم بودم
پی یک کورچراغی توی انجم بودم
غیراین محمود خون خوار نیافتم نوکر
فکر این روز نبودم که شود او سرخر
چون چنین است باید شکوه به عمه م بکنم
یه گل گاوزبان توی قوری دم بکنم
آرسنیکش دهم و زحمت او کم بکنم
سر اینها که شدند شاخ برام، خم بکنم
لیک بی عرضه ام این کار میسر نبود
کار راحل بود به توان من مضطر نبود

آوازه‌های خامنه‌ای در بیت

از اول بی مسمّا بود «رئیس جمهور» برای ما
کت و شلوار نمی‌آمد، به تنبان و قبای ما
نمی‌خورد این دموکراسی نمایی‌ها به ریخت ما
نمی‌آمد فیگورهایش به این ریخت ردای ما
گذاشت این خشت کج آن گوربه گور راحل
پس از آن تا ثریا رفت کج، بیت و بنای ما
به قصد مفت‌خوری خواستیم بگیریم ما هم «دموکراس»یم
همه‌ش از مفت‌خوری بوده همه بدبختی‌های ما
خمینی گفت رئیس جمهور یک بزمجه‌ای باشد
که در ظاهر برای ما بود مثل عصای ما
ندانستیم که جمهوری نمی‌آید به تیپ ما
بین هر کس رئیس شد شاخ درآورد برای ما
همه از راه به در گشتند، رئیس جمهورهای ما
جفتک‌های آنان بین، بدرآمد بابای ما
بنی صدر و رجایی و من و این کوسه بی ریش
که پیش شخص آن راحل نداشت رنگی حنای ما

منی که بی سواد بودم درون خم فقیه گشتم
حالا هر کس رئیس می شه، می شه سرخر برای ما
یکی آن خاتمی بدذات بدجنس بود، آن فتنه
که جام زهر تلخی شد به ظاهر چون شفای ما
غلط آن روز واقع شد که گفتیم جمهوری هستیم
و از روز نخستین گشت این خط و خطای ما
خود من هم غلط کردم که لعنت برخودم باشد
که حالا عنتری گشته به جان ما بلای ما
شکرخوردم از اول که، گذاشتم انتخابات شه،
حالا بنگر مگس را که فتاده توی چای ما
باید با آرسینیک بردارمش از پیش پای خود
اگرچه نیست این هم چاره محو و فنای ما
ولایت را چه به جمهوری و صندوق رأی آقا
از اول بی مسماً بود «رئیس جمهور» برای ما

تماس‌های مؤسسه ولی لیکس

تماس گرفتیم با بیت عظما:

آتل متل توتوله، حال ولی چه جوره؟

آبدارچیشون جواب داد:

مهندسی شون خراب شد نقشه هاشون بر آب شد

مشائی رو پس زدن کوسه رو رودس زدن

رفتن پشت جلیلی شدن عجب علیلی

داد میزنن تو کوچه، خاک تو سر جلیلی، بدون هیچ دلیلی

...

تماس گرفتیم با دفتر ریاست جمهور:

آتل متل توتوله احمدی کوتول چه جوره؟

دربونشون جواب داد:

دمب ایشون رو چیدن خدمتشون رسیدن

مشایی پرپر شده حالشون بدتر شده

می کشنش به دادگاه نه راه داره نه بیراه

هاله نور دروغ بود حرفاش یه دریا دوغ بود

زنگ زدیم به روحانی:

آتِل متل تو توله شیخ فریدون چه جوړه؟

ایشون فعلاً با دمش گردوهاشو می شکنه

ولی چلو کبابش نیست بجز اشکنه

حرفاش که خیلی نغزه گردوش ولی بی مغزه

اختیار اتمیش هستش تو دست دایش

جراتی هم نداره همینو بالا بیاره

نامه ولی فقیه به کاترین اشتون

رد شده از زیر میز در مذاکره اتمی:
اشتونا! بده جامی زان گلاب «روحانی»
تا دمی بر آساییم زین فضای طوفانی
من به زانوان خود می‌دوم و می‌آیم
تا که سرکشم زهری در ژنو به مهمانی
از بلای این تحریم، عاقبت شدم ناچار
بر در سرای تو سر نهیم و پیشانی
هارت و پورت من منگر سبک کارمان این است
زیر عشوه‌ها باشد، حال و روز پنهانی
برد بردمان هم گر باخت شد ندارد عیب
زین قمار، بهر ما، نیست جز پشیمانی
هر چه خواستی بدهیم، گرچه بعد از این اینجا،
در نظام واویلاست، ریزش است و حیرانی
هر بسیجی‌یی پرسد آخر این چه بردی بود؟
پس چه بود آن غوغا، زارت و زورت کیهانی

این زمان غلط کردیم آن همه شکر خوردیم
بیت من ز بدبختی رو نهد به ویرانی
پولکی به ما بخشید تا به سفره‌ام باشد
جوجه‌های کنتاکی، با کباب سلطانی

موش و گربه امروز

قصهٔ موش و گربهٔ امروز
خنده‌دار نیست گریه دارد و سوز
ای خردمند عاقل و دانا
نسخهٔ تازه‌اش تو برخوانا
خیز و از موش و گربهٔ امروز
پندهای نوین‌تری آموز
گربهٔ قصهٔ قدیم عیب
کم می‌آرد ز حيله و کید
زآنکه در این روایت اکنون
گربه دارد هزار مکر و فسون
نه به مانند گربهٔ کرمان
دم چون شیر هم ندارد عیان
نه چو شیران، پر از هیاهو هست
شیخکی مردنی و ريقو هست
نه به پشت خُم شراب نشست

تا بیارد یکی دو موش به دست
بلکه زیر درخت سیب چپید
که منم اهل داد و عدل جدید
اخم می کرد گاه حرف زدن
کله را برده بود در گردن
با هزاران اصول و شکلک و ریش
بکشید اعتماد موش به نیش
سارقی بود لیک سارق عقل
هرچه گویم کم آید اندر نقل
اولش گفت می روم حوزه
کار من هست عبادت و روزه
بنده و کار مملکت داری؟
حاشا لله چه بوالعجب کاری!
بنده آخوند حوزه دینم
صبح تا شب دعاست آئینم
گر گذارند شاه گردم من
هیچ از بهر خود نخواهم من
هر که موش است یا که خرگوش است

با دموکراسی اش هم آغوش است
دولتم هست مال مستضعف
من ندارم بغیر خیر، هدف

لیک در پشت صحنه با زدوبند
داشت بس حيله و بسی ترفند
هی وضو کرد و شست و مسح کشید
هی دعا خواند و در رکوع خمید
دائماً گفتگو نمود با مدیا
که نیم من از آن شیوخ ریا
حق و ناحق نبیند از من کس
من به قدرت ندارم ایچ هوس
هر رسانه که بود چون منبر
زود برد این خبر به صد منظر
مژدگانی که گربه تائب شد
تبعیت ز شیخ واجب شد
این خبر چون رسید بر موشان
همه گشتند واله و خندان

عاشقان مقام برجستند
چون بادمجان به قاب بنشستند
هر رسانه ز بهر گربه ز مهر
بر کشیدی به ماه از او چهر
آن یکی گفت او امام بود
کاردانش بس تمام بود
نزد گربه شدند آن موشان
با سلام و درود و با احسان
عرض کردند با هزار زبان
کای فدای رخت هم این و هم آن
لایق خدمت تو ما هستیم
با تو پیمان ز جان و دل بستیم
گربه چون موشکان بدید چنان
کرد عیان آن فریب و مکر نهان
گفت فرمان بود مرا ز اله
من ولیّ ام به امر و روح الله
فتنه ی گربه ناگهان بگرفت
موش و گربه به هم شدندی چفت

چون به قدرت خزید آن مکار
گشت یک دیکتاتور خون خوار
دم علم کرد و تیز چنگالش
برد از یاد قول و اقوالش
هر کسی را به ناروا بگرفت
بدرید از هم آن پلید خرفت
بگرفت از تمام موشان حال
صد بدین چنگ و صد بدان چنگال
داد قدرت به هر چه گربه رذل
کرد مال و منال موشان بذل
لشگر از گربه‌ها مهیا کرد
دارها هر کرانه برپا کرد
تخم گربه به هر کران افتاد
یک ولی فقیه بدتر زاد
جمله شیاد و جانی و جلاد
در ستم پیشگی همه استاد
هر که بر پوز خویش ریش گذاشت
بذر نفرت به هر کرانه بکاشت

بس که کشت و ربود شیخ ریا
گشت منفور در همه دنیا
بار دیگر بماند این گفتار
نکنید اعتماد بر مکار
گر ولی فقیه و گر مدره ست
جنسشان هست جانی و پست
نیست جلاد در تمام جهان
که شقی تر بود ز گفتاران
روح شاد عبید زاکانی
هست ناراحت این زمان دانی؟
زان که آن تجربت به کار نرفت
وہ چه سرها که روی دار نرفت
گر شود زنده باز شخص عبید
گوید ای مرگ بر سلاله کید
نکنید دست در هر آن سوراخ
که گزیده شدید و گفتید آخ.

به دنبال اشتون

نظام می به بحران و مشکل نشیند
به نازی که اشتون به محمل نشیند
به دنبال اشتون سبک تر قدم زن
که این بیت عظاماست در گل نشیند
نظام چون که از خط قرمز گذر کرد
به گور خمینی راحل نشیند
چنان از درون زهر سوزانده او را
که راضی ست بر تشت فلفل نشیند
نگه کن که کوس شکست مماشات
به گوش های «پوتین» و «مرکل» نشیند
به ای یو (EU) نیاید که از روی خواری
به مستی خل و چل مقابل نشیند
عجب آیدت زان که بینی گروهی
گلستان گذارد به پشکل نشیند
نشسته به باتلاق، آن قایقی که

امام خواب دیده به ساحل نشیند
چه زود است کوس سقوط ولایت
به گوش کر هر چه غافل نشیند

۲ مهر ۹۲

پدر جد داعش

من پدر جد داعشم آقا
داعش از من گرفته انگیزه
در خیابان کدام خون خواری
روی صورت اسید می ریزه
سربردن خوراک من بوده
من پدر جد هرچه خون خوارم
تو به کهریز کم نگاهی کن
قاتلم، جانیم تبه کارم

از همان روز که امام آمد
در کف جانیان زمام آمد
حکم آدم دریدن امضا شد
جای نوشابه خون به جام آمد

هر جنایت که در تصور نیست
خامنه گفته واجب است آقا
پشت ما قوه‌ی قضاییه است

این فریضه ست هر زمان هر جا

ما همه تخم آن پدر هستیم
که خودش بی پدر و مادر بود
از هر آنچه یزید و چنگیز است
دیوتر بود و بی حیاتر بود

آخر آن سگ صفت، که خامنه ایست
دارد از خوف و ضعف می میرد
گر شود سرنگون تصور کن
خلق از ما چه حالی می گیرد

این که امروز چند بطر اسید
بر سر و روی و چهر زن پاشید
خود آقا که از نخستین روز
گند بر روی این وطن پاشید!
گفته آقا که در خیابان ها
مثل سگ پاچه گیر مردم باش

بهر حفظ نظام آن گفتار
روی چهر زنان اسید بپاش

اتمی مان که بسته شد راهش
اقتصاد هم تمام شد کارش
دمب مان کنده شد به خاک عراق
سوریه مانده است و بشارش

گشت ارشادمان به گل بنشست
ریغ و روح از بسیجیان دررفت
خلق در فکر گوش مالی شد
ترس در جان ریزشی سررفت

شب به شب خواب فتنه می بینم
روز به روز اخم و تخم مردم را
امر معروف مان افاقه نکرد

۲۸ مهر ۹۳

چه کنم آن قیام مردم را

در مرگ مهدوی کنی

شبکه خبر تلویزیون ولایت فقیه: «مهدوی کنی به ملکوت اعلی پیوست»

آن «کنی» رفت رو سوی ملکوت

ناگهانی کشیده شد یک سوت!

یک فرشته ز دیگران پرسید

چه شده؟ عرش ما چرا لرزید

گفت هان این «کنه» که می دانی

نیش می زد به جان ایرانی

حال آمد به عرش تا عمری

بکند پوست هر آنچه پری

یک فرشته که می شنید این را

گفت آن بدترش بگو بابا

خبرگانی ست اندر آن ایران

که بود جای هرچه رذلتران

اندر آن جایگاه آلوده

این کنه اندر آن، سرش بوده

هم فقیه عزل و نصب بنموده
هم برای فقیه خرش بوده
گفت وای ارببه عرش ره یابد
تخم شر توی عرش می کارد!
در همین حیص و بیص شخص خدا
گفت با آن ملائکش که هلا
عرش ما جای این پلیدان نیست
ملکوت جای تخم شیطان نیست. ۲۹ مهر ۹۳

بحر طویل حاجی مرده؟

نمایشنامه تشییع جنازه‌ی نظام در مرحله‌ی پسااتمی.

صحنه: نعلش ولایت فقیه روی زمین افتاده است.

سپور شهرداری می‌رسد: دُ؟ حاجی حاجی! بعد با خوشحالی و با آهنگ شروع به خواندن می‌کند:

حاجی مرده؟ یا نمرده! باد کرده؟ یا نکرده؟ پس چه مرگش شده که، بو میدہ مثل موش مرده! بوی گندش رفته تا تموم دنیا، کی می‌ده جواب من را؟ حاجی مرده؟ یا نمرده؟

یک نفر از شورای نگهبان می‌رسد: من که شورای نگهبانم و برحجره‌ی سیدعلی نگهبانم و هی رد می‌کنم هر چی که تصویب می‌کنن، رشوه رو تو جیب می‌کنن، روضه‌ی کشکی می‌خونم، دوغای مشکی می‌خورم، چرند میگم تو شورامون برای اموا.....ت، می‌گم: بدون فردو و نطنز، بدون پارچین و اتم، هم توی تهران و تو قم، حاجی تموم کرده و مرده!، صدا تا جونم به جناب ملک‌الموت سپرده!، چرا هی تشکیک بی جا می‌کنین؟، جیک جیک و غوغا می‌کنین؟ ریگ توی نعلین حاج آقا

می‌کنین، برین بگین مرده شوره زوود بیاد و کفن و دفنش بکنه گند
نظامو دیگه هی هم نزنین! طبل و دهل هی توی عالم نزنین.....
سپور: پس شما می‌فرمایین که حاجی مرده؟ ایناها، مجمع تشخیص رسید.
آقا شما چی چی می‌گین این حاجی مرده یا نمرده؟
آخوند مجمع تشخیص: آره! مرده، آخه از اولشم، نظام مٲ یه باد کنک
بود، که هی بادش زدن، بادش زدن، عین یه یابو که کراواتش زدن، عطر
و پمادش مالیدن، پودر و ضمادش کشیدن، عینهو قورباغه که بلبلش
کنن، گاری که پاتروزش کنن، بادکنکه، خورده بهش دو صد تا سوزن،
مثل تیری که یه روزی بزَنن، تو شکم حاج آقا احمد خاتمی، که قدر
یک فیل داره گردن، هی بهش چسب زدن، پنجریشو هر چی گرفتن، از
یه جای دیگه باز باااا داداده، تا که نمونده دیگه هیچ جای تف و چسب و،
شده آبکشی که، کل جهان هم که بیاد فوت بکنه، فایده نداره، که نداره
که نداره!

در این لحظه جنازه تکان می خورد.

سپور: نشد معلوم و روشن که حاجی مرده یا نمرده؟ آ.....ی خانوم،

آ....ی آقا!، کی می ده پاسخ به معما؟

در این حال، سیور نگاهی به جنازه می‌کند:

سپور، انگار می‌خواد چیزی بگه، بذار پیرسم از خودش، بینیم اصلاً
می‌تونه حرف بزنه: آی حاجی جون! بالاخره جون دادی و مردی یا که
نه؟

حاجی زبان باز می‌کند و می‌گوید: زنده چیه؟، مرده چیه؟ عجب سوالی
می‌کنی؟ عظما که بی‌اتم باشه، جون نداره، اورانیوم که تو رگاش
نیست، دیگه هزار تا جون هم که بگی داشته باشه، خون نداره! نگا نکن
به ظاهر، مردم و باید که برم.
در اینجا یک دلواپس می‌رسد

سپور: شنیدی یا نشنیدی؟ شما دیگه چی چی می‌گی! خودش می‌گه
جون ندارم. توی رگم خون ندارم باز می‌گی زنده‌س؟
دلواپس: چی چی مرده؟ نه نمرده! من که از دلواپسانم، توی مجلس
اجنه، صاحب نام و نشانم، پیش حاج ولی فقیه، زیپ دهن کشیده لال و
بی‌زبانم، ولی توی پارلمان، یه اسب دوانم،... می‌گم اهنوز نمرده، چرا
آبروی نظامو می‌برین، حتی اگر که بوگرفته، نمی‌میره، مرده آن است که
چوبش بزنی جم نخورد، اموال مردم نخورد، مال کسی ملیون و میلیارد
تو حساب بانکای رم نخورد، درسته که این حاجی هم هر چی بهش
لگدزدن حرفای زشت و بد زدن، سرش رو انداخته و زر هم نزده، حرفی
بعجز ور نزده، جز به ریشش فر نزده درسته که مفت می‌خوره پس نمی‌ده،

سفته به هیچ کس نمی ده، جواب خالی بندیشو، هیچ وقت به هیچ کس
نمی ده اما نمرده! د نمرده د نمرده! د نمرده (با عصبانیت صدایش بالاتر
می رود)

سپور: شماها فهمیدین این حاجی چی گفت؟ این میگه زنده س؟ من که
هیچ سرم نشد والا و بلا!!
در اینجا یک بسیجی می رسد.

بسیجی: بابا بیچاره شدیم. هی چرا مطرح می کنین ما رو سر و ته
می کنین، بنده که لاستیک نظام دیگه پنجره شده ام، یه عمره منتر
شده ام، خودش میاد می گه که مرده. موریانه کفنش رو خورده برده، ما
باهاس خاکش کنیم جونمونو خلاص کنیم، فکر جل و پلاس کنیم، یه
چند هزار تا چک میلیارد دلاری، بدزدیم. بریم پول رو اختلاس کنیم، یا
در بریم تو آفریقا زراعت آناناس کنیم، یا هم بریم کله مونو هی بزیم به
سنگ قبر اون امام بعدم بذاریم سرمونو بمیریم،

سپور: یعنی گفتین که حاجی مرده؟

در اینجا یک خارجی می گذرد::

خارجی: دیس جنازه چرا این قدر بومیده وات اینجا هپند؟ اووووه
اندرستود همونه که هی می گفت نرمش قهرمانی می خوام بکنم، این
همونه؟

خارجی بینی‌اش را گرفته و درمی‌رود:

سپور: آی..... کجارتین باباجون! بالاخره یکی نگفت جنازه رو چکار کنیم، کجا بریم هوار کنیم این لاشه رو جرز کدوم دیوار کنیم، هیکل آقا سیدعلی رو خرباریم، عین گونی باقالی بار کنیم، یکی بیاد صاب مرده رو کفنی کنیم دفنی کنیم،

چند جوان از راه می‌رسند و جنازه را واری می‌کنند)

جوان اول: این که مثال کژدمه، یه شیربی‌یال و دمه،

جوان دوم: حالام بی بمب اتمه، سد ماشین مرده

جوان سوم: روزای آخرش رسید، کی راه پیش و پس داره؟ کجا دیگه نفس داره؟،

جوان چهارم: باید که دست به هم بدیم. جارو کنیم از این وطن، هر چه

که خوک و کرگدن، بدیم به مرده شورش بفرستیمش تو گورش

سپور: مجلس ختمش پس کجاس؟ مجلس هفتش تو قمه؟

جوانان با هم: مجلس ختم دیگه چیه؟ شیخی که گور به گوره، جاش تو

زباله دونی، تو دره‌های دوره.

۲۱ مرداد ۹۴

حکم منع قطع دست میلیارد

حکم منع قطع دست و پای سارق میلیاردها دلاری صادر شد:

به گزارش سایت خبرآنلاین در ۹ مرداد ۹۴، بدنبال درج اخباری در یکی از سایت‌های فضای مجازی، نیروی انتظامی تیزشکار کشور کشف کرد که سه نقاب‌دار با سرقت شش کشتی در مناطق آزاد، و سه دکل نفتی چند ده میلیون دلاری، متواری شده‌اند.

دقایقی بعد و با تماس یکی از دولت‌مردان، یگان‌های انتظامی در محل حادثه حضور یافتند و به ردزنی دزدان نقابدار پرداختند.

بررسی‌های میدانی ماموران و کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی کشور نشان داد که سارقان با رها کردن کشتی‌ها و دکل‌ها، گریخته و در مسیر ۱۰۰ متری مجمع تشخیص مصلحت در حال فرار هستند.

فرمانده انتظامی در مورد اعضای این باند خطرناک گفت: اطلاعات

بیشتر نشان می‌دهد که سارقان از یک باند بزرگ بنام «پاک‌دستان»

احمدی‌نژادی» هستند که موارد متعددی از سرقت‌های کلان صورت

داده‌اند، و این دزدی‌ها کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرده است. از جمله

واریزی ۱۶ میلیارد تومان از حساب دولت به حساب شخص دانشگاه

ایرانیان متعلق به احمدی نژاد، واگذاری رایگان ۲۰هکتار از اراضی منطقه‌ی آزاد قشم، تخلف ۹هزار میلیارد تومانی در فرودگاه قدیم قشم، تخلف چهار هزار میلیارد تومانی در بندر در گهان، فساد ۳۲میلیاردی در صندوق رفاه دانشجویی وزارت علوم، و... و همه تنها بخشی از تخلفات بوده است که طی مدت اخیر رو شده است.

در ادامه ردگیری و پیگرد، رد بسیاری از بانک‌های مسروقه و اسناد مربوطه کشف شد.

در بازرسی از مخفی گاه سارقان، تعداد انبوهی چک‌ها و اسناد دولتی و فرامین دفتر ریاست جمهوری، و چندین دستگاه خودرو و موتور سبکت به همراه دیگر لوازم و تجهیزات سرقت‌های مخوف کشف شد. با این اطلاعات و سرنخ‌ها، ماموران به تعقیب سارقان پرداختند که ناگهان با شلیک ادعاهایی از سوی باند دزدان روبرو شدند. و پس از آن، درگیری وحشتناکی بین دو جناح حاکم آغاز شد.

اما پرونده‌ی این گروه خطرناک با صدور دستور ویژه‌ای از سوی این یکی جناح، به “دادستانی کشور” و سپس به دادسرای انقلاب ارجاع شد. سرانجام قاضی دادگاه انقلاب حکم به دستگیری رأس این دزدان صادر کرد و کلیه متهمان این پرونده را پس از برگزاری چند جلسه محاکمه به قطع دست راست و پای چپ محکوم کرد.

پس از جمع‌آوری اسناد و مدارک دقیق و اعترافات صریح متهمان این پرونده، رد رأس این باندهای خطرناک بدست آمد و ماموران خبره آگاهی فی الفور برای محاصره و دستگیری رأس این گروه‌های خطرناک خود را به محل رساندند. در این بحبوحه بناگاه مشخص شد که نشانی‌های داده شده و محل محاصره شده، بیت مقام معظم رهبری است. از این رو فی الفور حکم قطع دست و پای سارق میلیاردها دلاری، به حکم دستگیری و قطع دست و پای کلیه مدیران سایت‌های منتشرکننده این گونه اخبار تبدیل شد.

۱۳ مرداد ۹۴

نعل و میخ سیدعلی

امثال و حکم از لغت‌نامه زهرخوران

سیدعلی‌ای را دیدند نشسته، سم خر خویش بر زانو نشانده، و میخ در نعل گذاشته و یکی به میخ می‌کوبد و دیگری به نعل.

گفتند از چه تمامی ضربات چکش بر میخ فرود نیاوری که حیوان بی‌زبان را به یک‌باره خلاص کنی؟!

گفت: غافلید که این نه خر، که تمامت نظام بنده است! و آن را مدعیان بسیار باشد، که خواهند خر را به هر کجا که خواهند بکشانند، و مهار آن از دست من به دربرند. از سوی دگر دلواپسانی مدعی آند که از سر بی‌شعوری، حال و روز بنده و خر، نیک ندانند و گمان کنند که بنده نیز هم چون صاحب راحل قدیمی آن هستم، و از یادبرده‌اند که او نیز در شرایط خطیر، مهار را از کف بداد. اینک این چکش اگر به تمامه بر میخ کوبم، ندانم که چون به راه افتد مدعیان و دلواپسان هریک عنان او را به کف آرند و مرا و خر را به کجا برند. از این روی از سر تردید و تزلزل و اماتۀ اوقات، تا گشوده شدن فرجی، هم چنان خویش و خر مشغول می‌دارم.

سبزعلی در هیأت دیوانگان

سبزعلی رضایی را دیدند که به هیأت دیوانگان، نیم در کسوت نظامیان، و نیم در کسوت غربیان، به مصاحبه‌ای در تلویزیون نظام آمده بود؛ به کسوتی چنان، که از سر که بدو می‌نگریستی، موی‌ها به تقلید مایکل جکسون به ژل آلوده، شاپویی بر سر نهاده، کراواتی بر گردن، پاپیونی بر یقه بسته، کتی از مصنوعات کریستین دیور بر تن کرده اما بر جای کمر بند فانوسقه‌ای بر کت تنگ بسته و شلوار پلنگی پاسداری بر پا نموده و پوتین گل‌آلودی بر پای.

بدو گفتند این چه حالت است، که حیرت مردمان برمی‌انگیزد. از آن رو که خلائق حکایت نه غربی نه شرقی شنیده‌اند اما هم غربی هم شرقی نه! نصف نظامیست، نصف سیاسی ست این گونه پوشش از چه

کلاسی ست؟ براستی چه شده است که اینک از سر تا کمر، تو را در کسوت شهروندان غرب می‌بینیم و از کمر به پایین، لباس روزگاران نخستین سپاه امام راحل بر تن آراسته‌ای؟

با آهی و نگاهی حسرت آلود بگفت:

چنین که می‌پرسید در می‌یابم که از اوضاع خطیر بی‌خبرید که چه «خواب‌هایی برای امنیت نظام دیده‌اند!»

گفتند چنین لباس چگونه دفع خواب‌های پر از کابوس کند؟! گفت: آن زمان که دیدم تهدید نظام ولایت، اقتصادی ست، چفیه و فانوسقه به دور افکندم. منتظر بودم تا زمانی تهدید نظامی باشد که لباس پاسداری درپوشم.

اما اینک هر دو تهدید توأمان بر سر ولایت آوار گشته. هم از تهدید اقتصادی ناچار از نوشیدن زهر گشته‌ایم و هم از تهدید نظامی خاک بر سر.

آگهی لغت‌نامه‌ی زهر خوران

به جای لغت‌نامه‌ی دهخدا این بار سراغ «لغت‌نامه‌ی کدخدا» بروید!

انتشار از: فرهنگستان بیت ولایت فقیه

قابل توجه عموم سخنرانان نمره موقت نمایش‌های جمعه و اثره‌های جدید برای استفاده در بلندگوی منابر.

برای هر واژه‌ی قدیمی، یک واژه‌ی جدید بشتابید.

نمونه‌ی واژه‌های پیشنهادی

گره: (بجای بن‌بست بکار رود). عقده‌ای که در کار افتد. انسداد مسیر.

آن‌گاه که نخواهند بن‌بست خروج از تله‌ی اتمی را به روی مبارک

آورند، به جای بن‌بست بکاربرند. سیدعلی خامنه‌ای: «دچار بن‌بست

نیستیم. اما دچار گره هستیم»

چو افتاد در کار عظمی گره.

بگفتا که بن‌بست نبود یره (به فتح یاء و کسر ر، واژه‌ای مشهودی است)

هم‌زبانی: آن‌گاه که بعلت جنگ دسته‌بندیهای نظام، فحش و بدوبی‌راه

از حد بگذرد، و وزیر خارجه از قول ولایت فقیه «خائن» خطاب شود،

برای پوشاندن سگک دعواها به کار رود. محسن رضایی: «هم‌دلی نیست، اما هم‌زبانی هست»

دست‌رسی: به جای بازرسی. آن‌گاه که ناچار از پذیرش بازرسی‌های سرزده باشند به کار رود برای پوشاندن وارفتگی نظام و تأثیر زهر تا اعماق احشاء نظام.

مجسمه یادبود: به جای تأسیسات هسته‌یی نظام، به طعنه بکار رود توسط دل‌واپسان. شریعت‌مداری: «چنان‌چه در فرمول مذاکرات و روال جاری آن تجدیدنظر جدی نشود، از تأسیسات هسته‌یی نظام فقط یک «مجسمه یادبود» باقی می‌ماند...

عجب امنیتی داریم؟

روحانی در تبریز گفت:

« در روزگاری که همه اطراف ما و منطقه ما متاسفانه در آتش اختلاف و

جنگ می‌سوزد، عراقش، یمنش، سوریه‌اش، فلسطینش، افغانستانش،

پاکستانش، ایران ما با دلاوری این مردم و انسجام و وحدت ملت بزرگ

ایران الحمدلله امنیت، ثبات و آرامش در سراسر کشور ما نه تنها حاکم

است بلکه امید ملت‌های منطقه و چشم آنها به نظام مقدس جمهوری

اسلامی ایران و مردم بزرگ ایران است و هر کجا که لازم بوده و در

توان این نظام و دولت و کشور بوده ما از مردم برای آرامش‌شان و

برای امنیت‌شان و برای ثبات‌شان قدم برداشتیم.» ۳۰ اردیبهشت ۹۴.

یک منبر اینجاست،

یک دار آنجا

از هر کدامش یک حرف پیچد

در گوش ماها.

آن شیخ گوید از روی منبر

امنیت از این، دیدید بهتر؟

از روی آن دار،
از عمق آن حلقوم آویز و گرفتار
پاسخ، - سکوت است -
اما سکوتی
سرشار صد ناگفته گفتار
گر بشنوی ای هم وطن
گر بشنوی!
یک پاسخ دندان شکن، از آن می آید
بانگی که گوید:
ای رذل خون خوار
ای شیخ مکار
هر روز بر پا می کنی شش چوبه دار
سوریه را هر روز در آتش تو! سوزی
اندر یمن
این خود تویی! کاتش فروزی
با انفجار بمب هر روز
مغز و دل سنی و شیعه
بر در، به دیوار، در شهر و بازار

هم خود تو دوزی
 خون هزاران تن ز چنگال پلیدانت چکیده
 آنگاه گویی:
 «الحمد لله!!! امنیت ازین، بهتر که دیده؟»
 لبنان و پاکستان و غزه
 از فتنه تو خون جگر شد
 اینجا در ایران در هر خیابان
 بین صد هزاران کودک کار
 از آتش غارتگری های شما شیخان سارق،
 در به در شد
 از آتش فقر
 بی کار و بی پول و گرسنه،
 هم کارمند و هم دبیر و کارگر شد.
 هر روز یک تن از آتش تحقیر و تبعیض،
 خود را کند پرتاب از پل
 هر روز یک جان
 از شرم نان خانواده شعله ور شد
 آنگاه گویی «الحمد لله!!! امنیت ازین، بهتر که دیده؟»

آگهی گم شدن یک دکل نفتی

به اطلاع عموم می‌رساند یک دکل کوچولوی نفتی ۸۷ میلیون دلاری، با فرودگاه و رستوران و تجهیزات کامل مدتی پیش از جیب برادران سپاه پاسداران افتاده و مفقود شده است. از یابندگان تقاضا می‌شود به محض اطلاع از دکل بینوا، مراتب را به منسوبان دکل اطلاع دهند. و خانواده‌ای را از نگرانی این کوچولو برهانند. البته به یابندگان (گوشزد می‌شود برای حفظ سلامتی خود و بستگان سببی و نسبی‌شان، بهتر است در صورت اطلاع به خبرش زیادی بادنزنند. تذکر داده می‌شود که در صورت اطلاع، از رسانه‌ای کردن اطلاعات این دکل خودداری شود تا مورد سوء استفاده دشمنان نظام قرار نگیرد.

آگهی پیدا شدن دکل نفتی

به اطلاع منسوبان دکل می‌رساند که یک دکل سر کوچه یک شرکت در مکزیک مشغول بازی مشاهده شده است. اطلاعات بیشتر جهت پرهیز از اسرار سپاه مکتوم می‌ماند. لطفاً مژدگانی لازم را عنایت کنید تا اطلاعات بیشتر ارائه گردد.

این زمان بیست بیست می گیرد

حکومت فقط طی ۳ روز بیش از ۶۰ نفر را اعدام کرد که ۶ نفر، از زندانیان عقیدتی اهل سنت بودند.

از خردمند عاقل و دانا

به جناب عبید زاکانا

نامه‌ای پر ز درد و خشم و درود

شرح حالی ز خلق ایرانا

قصه موش و گربه برخواندم

خشمگین شد دلم فراوانا

لیک بشنو تو هم یکی قصه

تیره تر قصه‌های دورانا

بعد از آن ماجرای گربه و موش

گربه‌ای آمده به ایرانا

هست پر مکرتر ز گریه تو

دزد و غارتگر

سربه سر سرزمین ایران را

کرده سلول و بند و زندانا

وین زمان بیست بیست می گیرد

پور و دخت و کلان و خردانا

شکمش بانک و کیسه اش پر بمب

می نماید شکار خلقانا

سنی و شیعه می کشد هر دم

باز گوید منم مسلمانا

ورد می خواند از فریب و ریا

می درد خلق را بدندانا

برده در دهر آبروی هر آن،

زاهد و عابد و مسلمانا

بود در مسجد آن ستوده خصال

در نماز و نیاز و افغانا
این خبر چون رسید بر موشان
همه گشتند شاد و خندان
هفت موش گزیده برجستند
هر یکی کدخدا و دهقان
بر گرفتند بهر گربه ز مهر
هر یکی تحفه های الوانا
آن یکی شیشه ی شراب به کف
وان دگر بره های بریانا
آن یکی تشکی پر از کشمش
وان دگر یک طبق ز خرمانا
آن یکی ظرفی از پنیر به دست
وان دگر ماست با کره نانا
آن یکی خوانچه پلو بر سر
افشره آب لیمو عمانا
نزد گربه شدند آن موشان
با سلام و درود و احسانا
عرض کردند با هزار ادب

کای فدای رهِت همه جانا
لایق خدمت تو پیش کشی
کرده‌ایم ما قبول فرمانا
گربه چون موشکان بدید بخواند
رزقکم فی السماء حقانا
من گرسنه بسی بسر بردم
رزقم امروز شد فراوانا
روزه بودم به روزهای دگر
از برای رضای رحمانا
هر که کار خدا کند به یقین
روزش می‌شود فراوانا
بعد از آن گفت پیش فرمائید
قدمی چند ای رفیقانا
موشکان جمله پیش می‌رفتند
تنشان هم چو بید لرزانا
ناگهان گربه جست بر موشان
چون مبارز به روز میدانا
پنج موش گزیده را بگرفت

هر یکی کدخدا و ایلخانا
دو بدین چنگ و دو بدان چنگال
یک به دندان چو شیر غرانا
آندو موش دگر که جان بردند
زود بردند خبر به موشانا
که چه بنشسته‌اید ای موشان
خاکتان بر سر ای جوانانا
پنج موش رئیس را بدرید
گربه با چنگ‌ها و دندانان
موشکان را از این مصیبت و غم
شد لباس همه سیاهانا
خاک بر سرکنان همی گفتند
ای دریغا رئیس موشانا
بعد از آن متفق شدند که ما
می‌رویم پای تخت سلطانا
تا بشه عرض حال خویش کنیم
از ستم‌های خیل گربانا
شاه موشان نشسته بود به تخت

دید از دور خیل موشانا
همه یک‌باره کردندش تعظیم
کای تو شاهنشهی به دورانا
گربه کرده است ظلم بر ماها
ای شهنشه اولم به قربانا
سالی یک‌دانه می‌گرفت از ما
حال حرصش شده فراوانا
این زمان پنج‌پنج می‌گیرد
چون شده تائب و مسلمانا
در ددل چون به شاه خود گفتند
شاه فرمود کای عزیزانا
من تلافی به گربه خواهم کرد
که شود داستان به دورانا
بعد یک هفته لشگری آراست
سیصد و سی هزار موشانا
همه با نیزه‌ها و تیر و کمان
همه با سیف‌های برانا
فوج‌های پیاده از یک‌سو

تیغ‌ها در میانه جولانا
چون که جمع‌آوری لشگر شد
از خراسان و رشت و گیلانا
یکه موشی وزیر لشگر بود
هوشمند و دلیر و فطانا
گفت باید یکی ز ما برود
نزد گربه به شهر کرمانا
یا بیا پای تخت در خدمت
یا که آماده باش جنگانا
موشکی بود ایلچی ز قدیم
شد روانه به شهر کرمانا
نرم نرمک به گربه حالی کرد
که منم ایلچی ز شاهانا
خبر آورده‌ام برای شما
عزم جنگ کرده شاه موشانا
یا برو پای تخت در خدمت
یا که آماده باش جنگانا
گربه گفتا که موش که خورده

من نیایم برون ز کرمانا
لیکن اندر خفا تدارک کرد
لشگر معظمی ز گربانا
گربه‌های براق شیر شکار
از صفاهان و یزد و کرمانا
لشگر گربه چون مهیا شد
داد فرمان به سوی میدانا
لشگر موشها ز راه کویر
لشگر گربه از کهستانا
در بیابان فارس هر دو سپاه
رزم دادند چون دلیرانا
جنگ مغلوبه شد در آن وادی
هر طرف رستمانه جنگانا
آن قدر موش و گربه کشته شدند
که نیاید حساب آسانا
حمله‌ی سخت کرد گربه چو شیر
بعد از آن زد به قلب موشانا
موشکی اسب گربه را پی کرد

گربه شد سرنگون ز زینانا
الله الله فتاد در موشان
که بگیرید پهلوانانا
موشکان طبل شادیانه زدند
بهر فتح و ظفر فراوانا
شاه موشان بشد به فیل سوار
لشگر از پیش و پس خروشانا
گربه را هر دو دست بسته بهم
با کلاف و طناب و ریسمانا
شاه گفتا بدار آویزند
این سگ روسیاه نادانا
گربه چون دید شاه موشانرا
غیرتش شد چو دیگ جوشانا
هم چو شیری نشست بر زانو
کند آن ریسمان به دندانان
موشکان را گرفت و زد بزمین
که شدند به خاک یکسانا
لشگر از یک طرف فراری شد

شاه از یک جهت گریزانا
از میان رفت فیل و فیل سوار
مخزن تاج و تخت و ایوانا
هست این قصه عجیب و غریب
یادگار عبید زاکانا
جان من پند گیر از این قصه
که شوی در زمانه شادانا
غرض از موش و گربه برخواندن
مدعا فهم کن پسر جانا

زمین لرزه و استادیوم

«حکومت آخوندی مانع از ورود حتی زنان خبرنگار به استادیوم آزادی
برای تماشای مسابقه والیبال تیم‌های ایران و آمریکا شد.»

زمین لرزه آمد درون نظام
به هم ریخت دیوار قبر امام
امام جمعه غش کرد در حجره‌اش
به در رفت غضروف خرمهره‌اش
پی و سقف و هم سردر حوزه ریخت
ز هم بنبند بسیجی گسیخت
بپاخاست گرد و غباری عظیم
چماق‌دار از پادگان گشت جیم
به رانش در آمد زمین ناگهان
فرورفت در حفره‌ای پارلمان
به بیت مقام معظم ز هول
بدل شد به جیغ و فغان، قال و قول
به پرواز شد فوج عمامه‌ها

به دررفت کش‌ها ز پی‌نامه‌ها

زمین خیابان نموده نشست

سر نیروی انتظامی شکست

هیا هو بپاشد چنان ناگهان

که گویی قیامت رسید این زمان

فغانی بر آمد ز حوزه به قم

«زنی گشت وارد به استادیوم!»
۱۵ تیر ۱۳۹۴

قطع نامه دان دنیا!

دیدی آخر! قطع نامه دان دنیا پاره شد؟!
آمریکا و اروپا خوار شد بی چاره شد!!
گفته بودیم هسته‌ای و سانتریفوژ حق ماست
هرچه نه گفتند، آخر بعله گشت و آره شد!
ماست‌ها را کیسه کردیم سانتریفوژش کنیم
دیدی آخر دردمان با یک توافق چاره شد؟!
دیدی آخر در غنی‌سازی دوغ و شیر و کشک
از دهان مشک‌ها، ماست و کره فواره شد
آن چنان در پیش شش قدرت فشرديم پای را
تا پذیرفتند تاسیسات مان انباره شد
یک عرق چین بسته‌ایم جای کلاهک‌های بمب
کارمان پرتاب عمامه به هر سیاره شد
۲۲ تیر ۹۴

خامنه‌ای در حال مرگ

رباعیات با اجازه‌ی خیام
من بی تب بمب زیستن نتوانم
بی بمب کشید بار تن نتوانم
می ترسم از آن دمی که دنیا گوید
یک جام دگر بگیر و من نتوانم

امشب می زهر یک منی خواهم کرد،
خود را به دو جام می غنی خواهم کرد؛
اول سه طلاقِ هاشمی خواهم داد،
بعداً به تن خود کفنی خواهم کرد.

چون مرده شوم، خاک مرا گم سازید،
احوال مرا عبرت مردم سازید؛
خاک تن من به زهر آغشته کنید،
بر دار سر ورودی قم سازید.

چون در گذرم به زهر شویید مرا،
نفرین ز تمام دهر گوید مرا،
خواهید به روز حشر یابید مرا؟
در فردو و یا نطنز جویید مرا.

چندان بخورم ز زهر، کان بوی اتم
ناید ز رگم، چو می روم زیرِ سرم،
گر بر سر خاک من رسد پیر سگی
آبی سنگین باشد و جنباند دم.

دروغ گو

آن کس که مثل ریگ بیابان دروغ می گوید
روحانی است لاف و شلوغ و پلوغ می گوید
آن احمدی نژاد بسی حرف های کشکی زد
این نادرست تر از بحر دوغ می گوید
سؤال:

گفتم آیا از چه کس آموختند
این جماعت لاف و ارونه زدن
گفت: این ها یک معلم داشتند
آن خمینی شیخ بی چاک دهن
حکم شرعی داده بر این شیخکان
از همان روزی که آخوندی شدی
شد قبا بر تن به جای پیرهن
هر کلک خواهی تو بر مردم بزن
گر گرانی هست گو «بر عکس آن
ما خفه گشتیم زین ارزان شدن»

گر تورم هست گو «در اقتصاد
رشد کرده هشت در صد این وطن»
گر که نفت آمد به ۴۰ پنجاه دلار
گو «نگاهی هم به چشم انداز فکن»
شاعرا حیرت مکن، زین جانیان
هر چه می گویند، وارونه بدان

رخ دادهای مهد کودک

بعد از انتشار گفته‌های خامنه‌ای:

جوان ۸ شهریور ۹۴: خامنه‌ای: «مسئولان هیچ توجیهی برای اینکه نفوذ دشمن را سد نکنند و یا متوجه مصادیق آن نشوند نخواهند داشت و باید به طور کامل نسبت به این امر خطیر حساسیت و آگاهی نشان دهند. ایشان حتی یکی از عرصه‌های این نفوذ را از مهد کودک‌ها می‌دانند».

گفتگوی کودکان در مهد کودک:

— امروز به من شیر ندادن، پوشکم را هم عوض نکردند.

— می‌دونی این حرف‌ها خطرناکه؟

— چه خطری؟

— خطر نفوذ!



- چرا می خندی؟

_ خامنه‌ای گفته نفوذ به ولایت فقیه از مهد کودک شروع می شه!



- راستی؟! یعنی ما ضدانقلاب محسوب می شیم؟



- هورا! ما هم محارب شدیم!



من تسبیح انداختم گردنم که نگن ضدانقلابم!



- ساکت! دارم یک ترانه ضد ولی فقیه گوش می کنم.



- این طوری می زنیم تو دهن ولی فقیه!



- قیافه‌م برای راه نفوذ شدن خوبه!؟



- جانمی جان! ما هم می‌تونیم ضد ولایت فقیه باشیم!



tabriznews.com

Photo: Peyman Pakmehr

ما که مهد کودک نمی‌ریم چه جوری راه نفوذ بشیم؟



tabriznews.com

Photo: Peyman Pakmehr

- منم ببرین مهد کودک. به خدا ما هم ضد ولایت فقیهیم!



- بالاخره ما آمادگی پیدا کردیم ضد ولایت فقیه باشیم!

گویاترین تصویر ایران



گویاترین تصویر ایران را ببینید
افتاده در زیر عبای دین فروشان
بی خانمان افتاده در سطح خیابان
محروم از یک سرپناه و خانه و نان
این کودک محروم، ایران من و توست
کائن گونه او را بی هوش و در خواب کردند
یک میهن اینجا گرسنه بی نان و بی آب
شیخان ز فرط مال و ثروت مست مستند!

آوازه‌های سیدعلی در بیت ۲

آی حسن روحانیا حق غنی سازیم کو؟
ادعای برد ما، حالا که می‌بازیم کو؟
نرمشی گفتم بکن که قهرمانانه بود
حاصل اطوارها و جنگولک بازیم کو؟
بنده می‌خواستم جهانی را مدیریت کنم
کو الاغم، عرّ و تیزم، جفتک اندازیم کو
بای دادی رفت هر چه داشتم در بیت خود!
پیش دنیا هارت و پورت و نغمه پرازیم کو
باد برد عمامه را، این برد بردت بود هان؟!
ادعاهایی که در این صحنه می‌تازیم کو؟
آبرومان رفت و بیتم می‌رود بر فاضلاب
این و آن را ما به دریاها می‌اندازیم کو؟

۹۳۰۳۱۵

خطبه جنتی

بعد از این برجام ما بیچاره‌ایم
مثل گونی ریش‌ریش و پاره‌ایم
هی نگو برجام چی بود چی نبود
هی نکن بازی که کی بود کی نبود
ریختند اندر گلومان زهر ناب
حال‌مان بد بود بدتر شد خراب
حال در فکر پسا برجام باش
فکر زهر گام بعد از گام باش
بعد از این که هسته‌ای را داده‌ایم
در میان صد بلا افتاده‌ایم
آن «الف» را یا نبایستی که گفت
یا به پای «یا»ی آن باید که خفت
ب و دال و جیم آن دانی که چیست
هر یکی زهری به کام سیدعلی‌ست
هر زمانی یک غلط کردم بگو

حق زن باید برابر بهر او
ما که حق مرد را هم می‌خوریم
مرگ مان باشد به زن حقی دهیم
جام بعدی چیست. گم شو از عراق
جام بعدی چیست، ختم اختناق
جام بعدی چیست: بگذر از قصاص
جام بعدی چیست؟ سوریه خلاص
جام بعدی چیست؟ گور خود بکن
حزب «نصرالله» را بنما کفن
وای عجب چیزی که خوردی سیدعلی
زنده‌ای تو یا که مردی؟ سیدعلی

نمایشنامه نعلین و پوتین

خامنه‌ای: نعلین ما سوراخ شد، پوتین! کجایی تو کجا؟
در سوریه تا ساق پا، در گل فروشد پای ما
پوتین: دادم تکان این دمب خود، این آتش اما، پختنی ست؟
این راه پر از سنگلاخ، با چکمه‌ی من رفتنی ست؟
خامنه‌ای: گرچه که دنیا ریخته، بر روی ما دریای تف
بشار اگر شد سرنگون، ما هم نگون گردیم به پف!
پوتین: بنده خودم مانند چی، در او کراین گیر کرده‌ام
یک عمر هم‌راهی تو، بی چرخ و گل گیر کرده‌ام
گرچه به سفره‌ی نفت تو، خود را نمک گیر کرده‌ام
اما می‌ایم این دفعه، ساری Sorry کمی دیر کرده‌ام!
خامنه‌ای: شما بیا از آسمان، ما هم می‌ایم از زمین
گوییم خصم داعشیم، کاری نداریم جز همین
تو بمب بنداز از هوا، من می‌نشینم در کمین
پرده‌ی دوم پس از چند هفته بمباران سوریه
پوتین: حاج خامنه! حاج خامنه!

خامنه‌ای: بعله بگو! مشکل چیه؟

پوتین: فایده نکرده طرح تو، هیچی نفرتیم ما جلو

این پاسداران تو هم هی می‌خورند تلوتلو

این حزب شیطان تو هم، توی حلب گشتند ولو

سرتیپ‌هایت را ببر، در ختمشان بده جلو

خامنه‌ای: ای وای بر این حال ما، بی کفش و بی پوتین شدیم

پوتین خودش مانده به گل، ما بند این پوتین شدیم!

گوشت خر یا فکر خر

روزنامه‌ها: «در رستوران‌های چند شهر گوشت خر به خورد مردم داده می‌شده».

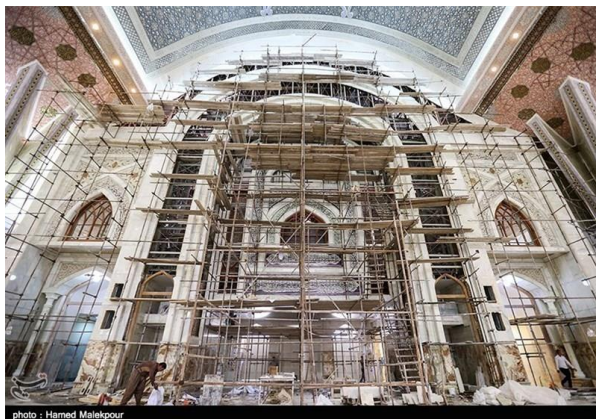
اندر ایران دوره‌ی شیخان
که همه چیز گشته قحط و گران
گوشت گوسفند چون که شد نایاب
صاحب رستوران خانه خراب،
لاجرم خر بکشت و کرد کباب
باد می‌زد بر آتشش به شتاب
قاضی شرع آمد آن را دید
گفت حکم‌ات دهم جزای شدید
خر بکشتی؟ کباب کردی تو!
مملکت را خراب کردی تو
گوشت خر را به مردمان دادی؟
وای! عجب کار کفر بنیادی؟!
پاسخش داد صاحب کافه

رک و راست و بدون لفافه
من اگر گوشت خر بیاوردم،
قاطی جسم مردمان کردم،
آن امام تو فکر خر آورد
پدر خلق را به در آورد
گوشت خر چون که پخته شد پاک است
فکر خر مفسد همه خاک است
مغز خر با امام تان آمد
بعد یک گله خبرگان آمد
مجلس ما طویلۀ خر شد
هر چه آدم که بود بی سر شد
مملکت شد تیول کره خران
خوردنی شد علف به جای نان
آن چنان غارت وطن کردید
که ز سفره هر آنچه بود پرید
این چنین پیش گر رود، فردا
گوشت خر هم نمی شود پیدا

۱۹ آبان ۹۴

ساقی نامه

بعد از دیدن عکسهای قبر دجال

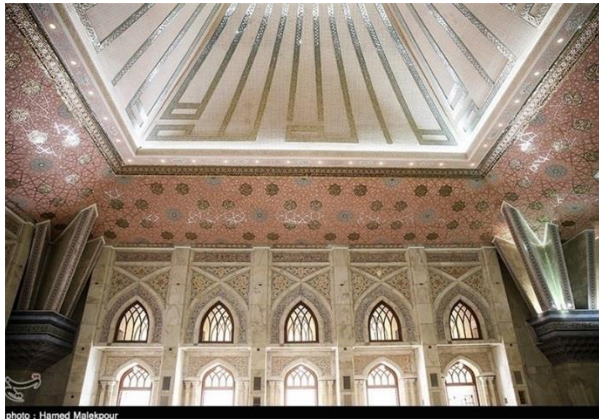


بیا ساقی این مقبره را ببین
بود قبر حامی مستضعفین



ز غارتگری‌های شیخان دزد
که ندهند به کارگر دست‌مزد

فراموش کن کاخ شاهنشهان
نگر تا چه کرده ست شیخ زمان
خمینی ست این! آن که زیر درخت
نشست و ز کارتر همی خواست بخت
همانی که زد لاف مستضعفان
شده امپراطور مستکبران



نگه کن به قبری که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
که بی حال بودید بی عرضه ها
که گیرید از خلق یارانها
نساختید چون من چنین با شکوه
نخوردید دریا و هم دشت و کوه

بگو ساقی این پول‌ها از کجاست
خدایی کند شیخ و ملت گداست
همان اهل گود و کپر، اهل کوخ
که از بهر خانه ندارد کلوخ

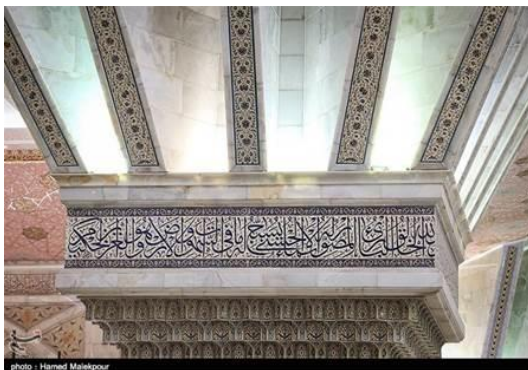


photo : Hamed Malekpour

بین تا بگریی به حال وطن
که ملت ندارد به تن پیرهن
بگو مثل این قبر کی ساخته؟
چه طرحی! به هر گوشه انداخته
بین سقف ایوان قبرش کجاست
اوناسیس و قارون به پیشش گداست
چو شیخی به سرقت برد انقلاب
زند بر همه چیز ملت گلاب
ز بس کرد در کار سرقت شتاب

نه بر سفره نان ماند و در لوله آب
بخوان بر ضریحش زیارت چنین
امام جان! شنو حرف مستضعفین
تو کز ثروت دیگران برده‌ای
هنوزم امامی اگر مرده‌ای
هنوزم ولیعهد تو پول من
به کشتی فرستد ز بهر یمن
نمردی تو زیرا که سرقت نمرد
همه پول ما را که بشار برد
نمردی تو زیرا که غارت بجاست
همه سوی بین تیر دارت پیاست
پیا تا نبندند بر قبرت آب
که ملت شده جمله «ضدانقلاب»
یکی هم بساز بهر آن خامنه
بزرگ تر ازین سربه سر آینه
که مردم بریزند و از بن کنند
به نفت و به یارانه خود رسند

آفرین به کودکان نان آور!



جشن کودکان نان آور بندرعباس توسط
موسسه خیریه خانه آرزوها با حضور
مشاور عالی استاندار هرمزگان برای
کودکانی که در خیابان‌ها اقدام به

دست‌فروشی می‌کنند، برگزار شد... نایب رئیس موسسه خیریه خانه
آرزوها، بها دادن و ایجاد زمینه‌ای برای ابراز وجود به کودکانی که اکثر
آنها یتیم هستند و با سن کم به نوعی نان آور خانواده‌های خود هستند از
اهداف برپایی این جشن عنوان کرد که با مناسبت جشن سالگرد پیروزی
انقلاب اسلامی برگزار شد. خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) ۲۷ بهمن

۹۴

آفرین صد آفرین ای بچه‌ها
ای شما نان‌آوران شهر ما
وقتی دیدین باباتون بی‌کار شده
مامانم از گشنگی بیمار شده
هی نگفتین «پول نفت پس چی شده

اون همه سرمایه مال کی شده»
شما گشتین توی سطل زباله
گفتین این خودش یه جور اشتغاله
الگوی ایران اسلامی شدین
در جهان نمونه‌ای عالی شدین
بچه‌های لوس می‌رن درس می‌خونن
هی می‌گیرن از بابا تا می‌تونن
بابایی که کلیه شو فروخت و مرد،
ماما که خودسوزی کرد و سوخت و مرد،
از کجا باید بیاد و آب بده!
ماما نون رو از کدوم حساب بده؟
بچه‌ی خوب که طلبکار نمی‌شه
تو خونه تنبل و بیعار نمی‌شه
میره آستینش رو بالا می‌زنه
یه جورایی دل به دریا می‌زنه
دست فروشی می‌کنه کار می‌کنه
کار حمالی تو بازار می‌کنه
بچه‌ی خوب ولایی می‌دونه

بمب و موشک و کلاهک گروه
هزینه‌ش صد میلیارد دلار شده
نمی‌پرسه آخرش چه کار شده
نمی‌پرسه آخه این آق مجتبا
از کجا آورده هیجده تن طلا
می‌دونه رهبر ما با رنج و کار
پیدا کرد مفتکی صد میلیارد دلار
کودکان نان‌آور کوخ نشین
آقازاده‌ها توی کاخ می‌شین
آی دنیا! بیا الگو رو ببین
پیشرفت اقتصاد یعنی که این
بچه‌ها رو کرده‌ایم کارآفرین
به نظام ما بدین صد آفرین
دست آورد رهبر و امام اینه
این همون نظام مستضعفینه!

شاعر زندانی

شاعری رفت سوی زندانی	گفت من را کنید زندانی
زود من را به بند بندازید	تازiane به بنده بنوازید
در تعجب بگفت زندانبان	تو که جرمی نکردی آقا جان!
از چه داری چنین تقاضایی	که شوی جفت خیل هم‌بندان؟
گفت شک نیست من گنه کارم	جرم‌های بزرگ هم دارم!
گفت حکم تو چیست بنده خدا!	حکم خود را بده نشان تو به ما
گفت حکمی نداده بر من کس	لیک عمری ست بوده‌ام به قفس!
گفت دیوانه گشته‌ای بابا	یا به شوخی گرفته‌ای ما را
گفت یک تن ز مردمم بنده	پوستم را ببین! شده کنده!
بستگانم همه به میدان‌اند	کودکانم که در خیابان‌اند
هر طرف چوب دار می‌بینم	همه جا پاسدار می‌بینم
بر سر هر محله خون‌خواری ست	درد همسایه درد بیکاری ست
همه جا پر شکنجه گر شده است	هر که دزد است بهره‌ور شده است
نه محبت به دل نه در تن روح	بخیه وا می‌کنند از مجروح

کل این مملکت شده زندان از خراسان به یزد و آبادان
دور این خاک هم که دیوار است هر کس از این ستم گرفتار است
اسم این زندگی بگو چی هست آن که آزادمانده است او کی هست
گور آدم، گران تر از جان است این چنین جا مگر نه زندان است؟

مناظره (۱)

شیخکی فردی به ره دید و گریانش گرفت
فرد گفت ای شیخ، این پیراهن است، افسار نیست
گفت: رأیت را ندادی! از چه خندان می روی؟
گفت: این بازی بجز از بهر استحمار نیست
گفت: می باید تو را تا خانه ی قاضی برم
گفت: قاضی در وطن جز شیخک خون خوار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی هم بجز یک سارق طرار نیست
گفت: چند میلیون بده پنهان و خود را وارهان
گفت: ده شاهی به جیب مردم بی کار نیست
گفت: از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم
گفت: این جامه سزاوار تو ای مکار نیست
گفت: باید بست پشتت را به هفتاد ضربه کابل
گفت: هان دیدی تو را غیر از شکنجه کار نیست؟
گفت: باید ای منافق بر سر دارت کشم
گفت: رأی ملت ما هم بجز رگبار نیست

پیامی به شورای نگهبان

نگهبانی کن ای شورا، که ایران
شود ویران تر از این خاک ویران
نگهبانی کن ای شورا که ملت
گرسنه تر شود بی نان و مکت
نگهبانی کن ای شورا که شیخان
بدرند این وطن را هم چو گرگان
نگهبانی کن و نگذار ملت
بیابد روی سفره لقمه‌ای نان
تویی اینک نگهبان ولایت
که ایران مرا کرده ست ویران
تویی اینک نگهبان فقیهی
که صادر کرده حکم بی‌شماران
نگهبان باش تا هر کوی و برزن
شود میدان دار حق پرستان
نگهبان باش تا آخوند مکار
فریبد خلق را با نام ایمان

نگهبان باش تا با طرح لبخند
کنند اعدام، ملت را هزاران
نگهبان باش تا از رخ نیفتد
نقاب منجیان از روی شیطان
سگ زرد است یک سوی و شغال است
به ظاهر ضد و در باطن رفیقان
نقاب اعتدالی بر رخ این
و یا پوش ولایی بر رخ آن
نگهبان باش تا روزی که ملت
شود جاری ز هر کوی و خیابان
نه از تاکت نشان می ماند ای شیخ
نه از آن که نهاد این تاک بنیان

حاج خامنه با هر که درافتاد...

تا تشت توافق ز سر بام برافتاد
پشم از سر و از کله‌ی برجام برافتاد
هر راز مگو پشت در بسته بگفتند
بیرون زد و زان پشت به این سوی درافتاد
آن بمب، جوان مرگ شد و در سر زارفت
در راه اراک شیخ حسن از روی خرافتاد
آن «تحفه» که ملأ ز «نطنز» رفت بیارد
«تف» شد به سر و ریش خودش چون حجر افتاد
افتاد عرق چین اتم از روی کله‌ش
سنگین شد و از کله به روی کمر افتاد
آن ضرب‌مثل شد بدل این سان که بگویند
حاج خامنه با هر که درافتاد ورافتاد
هر کله خری را که فرستاد به جنگی
بر روی دو دستش تن لش شد دمر افتاد
آن طبل تهی گشته‌ی برجام بدریّد
دودش همه در دیده‌ی شیطان شرافتاد
هر لیسه که زد شیخ به آن پوتین روسی

تپا شد و بر پوزه و ریشش تبر افتاد
موشک که به سوریه بینداخت سپاهش
زورش نرسید و توی موج خزر افتاد
تیمسار وی از سوریه بی جمجمه برگشت
چون مرغک سرکنده و بی بال و پر افتاد
آن ضرب مثل شد بدل این سان که بگویند
حاج خامنه با هر که درافتاد ورافتاد
۲۵ اردیبهشت ۹۵

دعا برای خامنه‌ای

شماره‌ی ۱: دعای بسیجی و پاسدار
«دعا کنین دعا کنین نمی‌ره ملا سیدعلی
دعا کنین دعا کنین نظام نشه بدون ولی
تو دعوای برجام نشیم بدون امام»
بعد از نماز جمعه راه افتاده راز و نیاز جمعه
هر کس به خلوتش رفت
سر قبر خمینی هر کس به خدمتش رفت
(۱)

بسیجیه دعا کرد رو به سوی آقا کرد:
نون و پنیر و ساندیس چی می‌مونه توی دیس
حاج خامنه نباشه ولی‌ی ما کی می‌شه؟ باتوممون چی می‌شه
تو کوچه‌ها جوونا چی می‌ارن سر ما؟
کاری بکن که حاجیمون نمی‌ره گور و کفن هیکلشو نگیره!
...
(۲)

جماعت سپاهی

هر کس به خلوتش رفت برای ثروتش رفت
پاسداره چی دعا کرد؟ دعا واسه شخص علی گدا کرد:
پنیر و نون لواش بعد چی می شه این کلاش؟
اگر آقا بمیره سردارمون دستگیره!!
برج ها رو کی می بره؟ دکلا رو کی می خره؟
اسکله ها چی می شه قاچاق مال کی می شه
مال رو بگو که سگ خورد جون رو نمی شه دربرد
قرارگاهامون که بشن محاصره زبونم از شرح ادامه ش قاصره
خدا جونم سیدعلی رو نگه دار
تا بمونه برامون
این ناقابل چندصد هزار میلیارد میلیارد دلار

جرنگ جرنگ بر جام

جرنگ جام می آید ز وادی بر جام
صدای چیست از آن بیت نوچگان امام
چو ختم هسته‌ای این نظام، برپاشد
به پیش پای نظام است هر قدم یک دام
درون جام، نه می بلکه زهرسوزان است
یکی یکی بدهندش که ریزدش در کام
نگر به مجلس هر ختم، چله در چله
به زهرنوشی بیت فقیه با شراب و طعام
اگر نشان مجلس هر ختم خواهی از بنده
یکی به خاک یمن هست و دیگری در شام
از آن سپس برسد جام زهرشان به عراق
چو تشت موشکی اش هم بیفتد از سر بام
چنین دهند مکافات شیخ سارق را
که اعتماد ملت ما را ربود تخم حرام ۸ اردیبهشت ۹۵

ایوان ولایت

«هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان»

ایوان ولایت را، «آیینی عبرت دان»

یک ره ز ره تهران، منزل به جماران کن

یادی کن از آن دجال، سرقافله‌ی شیخان

آن شیخ که دم می‌زد، از دولت مستضعف

برمقبره‌اش بنگر، قصری ست طلاکوبان

بر قبه‌ی گور او بنگر که فراتر رفت

از قبه‌ی پنتاگون، وز قبه‌ی صد سلطان

«دندان‌های هر قصرش، پندی دهدت نونو»

از غارت دجالان، حرص و ولع شیخان

«از آتش حسرت بین، بریان جگر مردم»

بر سفره‌ی دجالان، تیهوست شده بریان

عمامه گرانتر از، صد تاج جواهر کوب

شیخی که نبود او را، بر پای، یکی تنبان

آن فیش حقوقی را بنگر تو و بشمارش

تا سوت کشد مغزت چون غلغل صد قلیان

یک بابک زنجانش بنگر که خرد با چک

با چرخش یک امضا صد ابهر و ده زنجان
آن رود که زاینده می‌رفت چنان شادان
بر چشم ندارد اشک، تا گریه کند نالان
دریاچه‌ی هامون را بنگر که چو هامون شد
وز خاک ارومیه، یک دم روی کارون ران
کارون ز نفس افتاد، بی خون شد ازین غارت
آن داغی اشکش را، می‌پرس تو از عمان
پاسدار چنان سد بست بر آب ارومیه
کز حرص سپاهی‌ها، دریا شده دشت‌ستان
یک کاسه‌ی آب گرم، قدری ز رب گوجه
این است غذای خلق، شد سفره تهی از نان
آن‌سوی هزاران فیش، در جیب مدیران بین
بر واحد میلیونی، هر یک ده و صدچندان
بر بستنی آخوند، آن آب طلا بنگر
زیر تشکش بنگر، صد رشوه شده پنهان
ای بیژن ازین حرمان، جان را به امان می‌دار
تا آن که بینی نیز، طغیان تهی‌دستان
کاین بیت ولایت را، وین عبرت دوران را

زیر قدم مردم با خاک کند یکسان

۱۰ تیر ۱۳۹۵

فیلتر تلگرام

تلگرام را زودتر فیلتر کنید!
چرخ هرچه فیس بوک پنچر کنید
آن توییتر را ببندید با طناب
هرچه نوت بوک است جروا جر کنید!
واتس آب و لاین را نابود کنید
راه وایبر یک سره مسدود کنید
گل بگیرید آن در گوگل پلاس
جمع کنید از وب و اینترنت پلاس

یک نفر چت کرد اندر تلگرام:
هست یک کس روی خط از این نظام؟
سیدعلی ریپلای کرد و گفت من!
این منم من جانشین آن امام؟
کاربر پرسید حاجی چی شده
خانه‌ات ویران ز سونامی شده؟
این قدر پیغام و پسخام می دهی

بددهانی کرده دشنام می دهی؟
یک نفر با یک نفر در تلگرام
گفتگویی می کند یک چند کلام
این چه جرمی هست در دین شما
چوب کرده زیر آستین شما؟
«چی شده؟ سیل آمده؟ طوفان شده؟
زیر بیتتان مگر طغیان شده؟
یک کمی گر علم ما بیشتر شود
ارتباط مردمان بهتر شود
خود تو هم شاید کنی چت با امام
هر چه در گل مانده ای پرسی
سید علی گفت ای جناب فالور
تو که فالو می کنی شخص مرا
دیده ای در تلگرام عکس مرا؟
دیده ای استیکر حاج جنتی
تا چه حد داده ست بر ما ذلتی؟
روی خط دیدی معاند آمده؟
جمله عالم بهر ما ضد آمده؟

گر نبندم راه این ابزار را
گر نسازم پیش آن دیوار را
بیت من بر روی آب است ای بالام
نه ز من بینی نشان نه زین نظام

کی بود کی بود من نبودم

خامنه‌ای: «مشخص است من قاچاق‌های سازمان‌یافته‌ی بزرگ را می‌گویم؛ ده‌ها کانتینر یا صدها کانتینر اجناس گوناگون قاچاق وارد کشور بشود؟»



اسکله در اسکله! همه‌ی مرزها وله!
نفت می‌کشن دکل دکل کانتینرا بغل بغل
کی بود؟ کی بود؟ من نبودم شستم بود سپاه وردستم بود.

برادران قاچاق چی فرودگاه اختصاصی
از بانکهای خصوصی با پول اختلاسی
هر چی می‌خوای بخر و بیار جنس بریز توی بازار
کارخونه رو تعطیل کن! کارگرا رو بیکار
کی بود؟ کی بود؟ من نبودم شستم بود سپاه وردستم بود.
غرق شده مملکت تا خرخره تو قاچاق
کولبرا رو می‌زنن با گلوله و با چماق
همه چیزو وارد می‌کنن از شیشه شور تا سماق
با هواپیما می‌ارن نه روی کول الاغ
کی بود؟ کی بود؟ من نبودم شستم بود
سپاه وردستم بود.

ملاخور شد

با اجازه‌ی سعدی

فیش دزدی نه حدیثی ست که پنهان ماند
داستانی ست که بر هر سر بازاری هست
نوک کوه یخ اگر روشد ازین غارت‌ها
کل آن را تو چه دانی که چه مقداری هست
مشتی از غارت اموال عیان شد ای دوست
اصل آن در جیب «آقا» ست که خرواری هست
در نظامی که همه ملتزم رهبری‌اند
تو اگر دزد نباشی که خود این عاری هست
شرم بر روی کسی نیست ازین غارت‌ها
بنگر بر رخ این قافله انکاری هست؟
زان دکل دزد سپاهی که دهد پاس نظام
غیر میلیونر و میلیاردر، سرداری هست؟
هر چه فوت و فن دزدی ست به کار آوردند
جستجو کن که در این حرفه دگر کاری هست

کله‌ام سوت کشد زین همه ارقام بزرگ
سر جدت تو مخوان هرچه که آمارى هست
چوب حراج به سرمایه‌ی مردم زده‌اند
سر بازار جهان بین که خریدارى هست
بانک دانی که در ایران به چه معنی باشد:
جیب تنبان یکی شیخک خون‌خواری هست
بر سر دار نگر مردم محروم به رقص
جستجو کن که بجا مانده سپیدارى هست؟
آن مثل‌های شتر دزدی از یاد ببر
مملکت را بر بود هیچ شتردارى هست؟
علم بهتر نبذ از ثروت و مال آر نه بین
هر که لیسانس گرفته ست که بی‌کارى هست
کل ایران من و توسست که ملأخور شد
بانک بر کش که هلا بی‌دل بیدارى هست؟
(۲۰ تیر ۹۵)

آخوند دویست انگشتی!!

روحانی: «با چند صد تا از این تخلفات نجومی و میلیونی، نباید مدیران پاک‌دست!! را زیر سؤال برد.» ۱ مرداد ۹۵



دست این آقا دویست انگشت دارد هان بین
این که می‌بینی خودش صد تاست بیرون زآستین
دست آدم‌ها فقط انگشت‌هایش ده بود
این که چند انگشت دارد شیخ؟ کی آگه بود؟
با همین انگشت‌های ظاهراً انگشت‌شمار
بین به در آورده‌اند از ملت و میهن دمار
با همین انگشت امضا می‌کند هر سرقتی

توی جیش دست کن، میلیاردها بین ثروتی
نه صد و پنجاه تا پیشش بود انگشت شمار
بینوای ناگزیری را کشد بر روی دار
عین شیطان هر چه را خواهد بزرگش می کند
قورباغه را به یک چرخش چو گرگش می کند
تازه این خود نوچه‌ای باشد ز تخم آن امام
آن که با شیطان نشست و برد کل یک قیام
گرچه تخم شر شیطان مثل این بسیار هست
در کمین دستی ز بهر قوم آدم‌خوار هست

چغندره یا ولی فقیه؟!

اولی:

این که چنین داد سخن می دهد، باد به گلو، کف به دهن می دهد

این که چنین تند کند انتقاد: قاجاق چرا هست و چرا این فساد؟

دغدغه دارد که معیشت چه شد!! پول، تلبار توی جیب که شد؟

وه چه اپوزیسیون جنگ آوری حیف شد از کرسی قدرت بری

دومی:

چی می گی داداش!! کجایی عزیز! گول نخور از آخوند دجال هیز

خودش سر کلاف این نظام است جانشین شخص همان امام است

قر داده تو نرمش قهرمانی افتاده به پیسی و ناتوانی

ولی فقیهه که نداره زوری چغندره آخوندك لگوری

اولی:

چغندره؟ پس چیه این، پشم و پیه آی باریک الله به ولی فقیه!!

اولی:

گوش بکن! می گه خودش می گفته که گردن دشمناشون کلفته!

گوش بکن می گه که من نبودم! موافق چانه زدن نبودم!

می گه قاچاق چرا شد اینقدر زیاد!! خیک قاچاق چیا چرا کرده باد؟

می گه که با قاچاق چیا بجنگین!! راه به قاچاق و فساد ببیندین!!

وه چه اپوزسیون جنگ آوری حیف شد از کرسی قدرت بری

دومی:

چی می گی داداش. حواست کجاست؟ این یارو فرمانده قاچاق چیاست

چار پسر داره همه قُلچماق سران غارتند، همه قالتاق

قاچاق توی دست همون سپاهه که حافظ شیخای روسیاهه

با جام بر جام دو سه چتول زده خودش همه حرفا رو اول زده

قر داده تو نرمش قهرمانی افتاده به پیسی و ناتوانی

ولی فقیهه که نداره زوری چغندره آخوندك لگوری

اولی:

چغندره؟ پس چیه این، پشم و پیه آی باریك الله به ولی فقیه!!

۱۳ مرداد ۹۵

قاری آقا بشو!



یار آقا باش و هر کاری که می خواهی بکن
دزدی و قتل و فساد، هر گاه و بیگاهی بکن
روی منبر جلوه کن در مسجد ریب و ریا
بعد، صدها مفسده، هرجا، ز هر راهی بکن
قاری آقا بشو، هر گند، می خواهی بزن
دست باز داری به روی هر چه طفل و مرد و زن
بی خیال قاضی و قانون و حکم و محکمه
بهر شاکی شخص آقا زود می دوزد کفن
مملکت در دست یک شیخ پلید فاسد است
داستان آن داستان موش و گربه عابد است
هر که را میل ات کشید هروقت خواستی صیغه کن

بی خیال محکمه شو، شخص آقا عاقد است
آن که زد تکیه به کرسی ریاست در قضا
او خودش پادوی حاج آقا است در بیت ریا
از برای چند نارنج حکم زندان می دهد
در حساب شخصی اش خوابیده بس میلیاردها
نان اگر در سفره باقی نیست جانا غم مخور
در عوض جنگنده ی بشار از بمب است پر
پول آن را حاج آقا واریز کرد از جیب خود
مثل ایشان گر توانی جیب ملت را ببر
ای پدر سوخته چرا دست مزد خواهی بهر خویش
چرم کفش ات را به جای نان بکش یک کم به نیش
حاج آقا باید فرستد کشتی بمب و سلاح
چون که حوثی در یمن در جنگ گشته مات و کیش
یار آقا باش لاکن کار آقا کم کمک
می رسد به روزگار زار آقا کم کمک
لشکر هشتاد میلیونی نشسته در کمین
تا کشد ریش شما را سوی قاضی تک به تک
۱۷ آبان ۹۵

یاد دوران اوباما

یاد دوران اوباما یاد باد یاد باد
باد آمد جمله را بر باد داد باد داد
کام آقا زین خبر پر زهر شد پر زهر شد
بانگ نوش زهرخواران یاد باد یاد باد
قهرمان رفت از برای نرمشی و چرخشی
تا قری داد، روده‌ی او باد داد..... باد داد
ادعای برد بردش باخت شد، باخت شد
ساخت و پاخت جام داران یاد باد یاد باد
آرزوی رفع تحریم دود شد دود شد
آن همه قول و قراران یاد باد، یاد باد
پنبه شد آن رشته‌ی برجام‌ها برجام‌ها
حرص و جوش بادکاران یاد باد یاد باد
پشت درها رازگفتن با کبری بر باد رفت
ای دریغا رازداران یاد باد یاد باد
سنگ شد قلب راکتور در اراک و در نطنز

کوشش آن بمب داران یاد باد یاد باد
هول و خوف افتاده در دلواپسان این نظام
سوزش عمامه داران یاد باد یاد باد

نقش آقا در برجام



نمیدیم آقا را ایشان چیست
 نیازمندیم به یک دانه آنالیت،
 که گوید آخر این برجام چی بود
 آخ و پیف و است یا یک کار عالیت
 به هر کس که در آرد سر ازین کار
 باید داد یک نوبل یا اسکار
 خصوصاً نقش آقا را در آرد
 که نقشش چیست آخر این لاکردار
 یکی می گوید: «این یک شاهکار است
 خود آقا طرف در این قمار است

اگر بر جام را مسجد بدانیم
فریدون بر درش آفتابه دار است»
یکی می گوید: «این یک فاجعه بود
سراپایش ضرر یا ضایعه بود
خود آقا از اول دافعه داشت
حضور و نقش ایشان آقا، شایعه بود».
سر ما گیج رفت از این معما
که چی هست توی این خورجین ملأ
خودش یک روز تاییدش نموده
که دیندارند و مسئولند والله
ولی روز دگر گفت «این ضرر داشت،
برای این نظام ما خطر داشت،
شتاب کردند در این بای دادن
نه که خیری نداشته، بلکه شر داشت».
سر آخر یکی گفت قاف کردی
خودت را بی سبب علاف کردی
قیاس شیخ با آدم نمودی
طلب بر موضع شفاف کردی

مگر دجال از ابلیس کم داشت
مگر یک راست روده، در شکم داشت؟
خمینی هر زمان یک حرف می زد
تو گویی روده اش یک کم ورم داشت
کنون، این، روده نه، سر تا به پایش
بگندیده ز نعلین تا قبایش
نظامش روبه مرگ و احتضار است
چرند بیرون زند از هر کجایش
۱۸ آذر ۹۵

رشته‌ی پزشکی جدید



گفتمش این چه جور دورانی ست
یا اصولاً چه جور ایرانی ست
که پزشکش ز زور بی کاری
می فروشد لبو روی گاری
یا بساطش کنار میدان است
کارتن خواب هر خیابان است
گفت این ها دروغ و شایعه است
هی نگو وضع شغل، فاجعه است
دکتران در وطن سر کارند
پیشه‌های مهم مهم دارند
دکتری هست در همین ایران

که همه چیز را کند درمان
گفتمش این کی است؟ نامش چیست؟
گفت دکتر آخوند روحانی ست!!
گفتمش رشته اش پزشکی است
یا پزشکیش آب زرشکی است؟
گفت توهین نکن! ببین که چه جور
درد درمان کند به حرف، نه زور
گفتمش حرف، راه درمان است؟!
گفت این ابتکار دوران است
گفتمش اسم رشته اش دانی!
گفت آری، دروغ درمانی!

دکتر دروغ درمانی

نام او هست شیخ روحانی
نسخه‌ای داده بهر ایرانی
آن چنان هی دروغ باید ریخت
که نریزد به دشت بارانی
جنتش خواند با سماجت محض
گر شده باغ چون بیابانی
گر گران گشته نان و گوشت و پنیر
مشکلی نیست غیر ارزانی
تو بگو حاشیه‌نشین‌ها را
خانه دادند با چه ایوانی
خانه‌اش گر که قوطی حلبی ست
سقف آن هست مثل شیروانی

خواسته‌های معقول

زندانیان سیاسی در حال اعتصاب غذا: ما خواهان آزادی بیان، عقیده،
تشکل، تجمع، هستیم.

هنرمندان با سازهای شکسته و سروصورت خونین: ما خواهان اجرای
موسیقی، و ایجاد شادی هستیم.

نویسندگان: ما خواهان آزادی اندیشه و قلم هستیم.

کارگران در حال تحصن: ما خواهان کار، دستمزد چندین ماهه‌ی
خودمان هستیم.

غارت‌شدگان: ما خواهان پس گرفتن پول‌های خودمان هستیم.

بیماران: ما خواهان بیمارستان و دارو و درمان و هستیم.

پزشکان: ما خواهان جایی برای دست‌فروشی، گل‌فروشی، با پهن کردن
بساط هستیم.

دانشجویان: ما خواهان پول برای درس خواندن و خوابگاه بدون دوربین
مخفی هستیم.

معلمان: ما خواهان رسیدن حقوق‌مان به خط فقر هستیم.

کودکان: ما خواهان آزادی فروش گل در چهارراه‌ها، یا واکس زدن در پیاده‌روها هستیم.

زنان: ما خواهان تردد بدون مزاحمت انتظامی و سپاه و بسیج و ورود به هر محلی بدون ممانعت هستیم.

رانندگان: ما خواهان سوخت و جاده‌هایی که چپ نکنیم هستیم.
زندانیان عادی: ما خواهان بخاری در زمستان سرد و پتو و ممانعت از مواد توسط زندانبان هستیم.

اهل تسنن: ما خواهان عبادت خدا در مساجد خودمان هستیم.

مسیحیان: ما خواهان پرستش خدا در کلیسای خودمان هستیم.

خداناباوران: ما خواهان آزادی عقیده‌ی خودمان هستیم.

کشاورزان: ما خواهان آب برای باغ‌ها، و رویدن علف رأی گوسفندهای مان هستیم.

دام‌داران: ما خواهان ممانعت از واردات شیر و گوشت هستیم

حاشیه‌نشیان: ما خواهان ممانعت از تخریب خانه‌های حلبی و گلی خود هستیم.

دست‌فروشان: ما خواهان جلوگیری از چپه کردن گاریچه و مقداری

لبوی خودمان در سطح خیابان هستیم.

شهر: ما خواهان نفس کشیدن مردم بدون دود و غبار هستیم.

بیابان: ما خواهان صدای رودخانه‌های قبلی خودمان هستیم.

جنگل: ما خواهان جلوگیری از قطع درختان هستیم.

هوا: ما هم خواهان باز شدن راه گلوی مردم شهر هستیم.

زمین: ما خواهان آب داشتن دریاچه‌ها و رودها و بازگشت جنگل‌ها هستیم.

رودخانه: ما بطور مشخص خواهان ممانعت از کشیدن سد برای منافع اقتصادی سپاه هستیم.

شادی: ما خواهان بازگشت خودمان به دل‌ها و چهره‌ی مردم هستیم.

زندگی: من خواهان رفع سلطه‌ی مرگ از این سرزمین هستم.

طنباب: من خواهان باز شدن گره خودم از گلوها هستم.

جرثقیل: من خواهان کار ساختمانی هستم.

ایران: کسی دیگر نماند؟! من خواهان یک پارو یا جاروی بزرگ هستم.

۲۰ آذر ۹۵

مستشاری می کنیم



ما که در سوریه، خون. بی وقفه جاری می کنیم،... مستشاری می کنیم!
در عراق و در یمن خمپاره باری می کنیم،..... مستشاری می کنیم
چون حرم کم هست در ایران برای تغذیه..... می رویم در سوریه
با قمه در زینیه سوگواری می کنیم مستشاری می کنیم
در بیابان های پرگرد عراق پر زخون،..... دست تا مرفق به خون
در تمام سال گل گشت بهاری می کنیم. مستشاری می کنیم
با هواپیما بسیجی می فرستیم به حلب. مثل گونی رطب
بعد اجساد بسیجی سرشماری می کنیم. مستشاری می کنیم
پول نداریم از برای دادن یارانه ها. می زنیم هی چانه ها
پول را ما خرج جت های شکاری می کنیم. مستشاری می کنیم
کاتیوشا می خریم و می فرستیم به یمن. صد هزار میلیارد تومن
روستاهای وطن را چون صحاری می کنیم..... مستشاری می کنیم

پول حشدالشعبی و بشار دانی از کجاست.... از حساب بانک ماست
بهر تأمینش، در ایران کوه‌خواری می‌کنیم..... مستشاری می‌کنیم
تا که بشار را نگه‌داریم از مرگ و سقوط..... ما چنان چون قوم لوط
پیش پوتین‌های روسی سرسپاری می‌کنیم..... مستشاری می‌کنیم
در ره حفظ حرم افشانه‌ی گاز کلر..... سوریه را کرده پر
بهر کشتن لاجرم ما بی‌قراری می‌کنیم..... مستشاری می‌کنیم
هرچه آموزش گرفتیم از شکنجه از امام..... در زمان قتل عام
در عراق ما با تبر آموزگاری می‌کنیم..... مستشاری می‌کنیم
مستشاری گر نباشد، چوب در آستین ماست.. چرخ‌مان روبه هواست
مستشاری چیست بابا! خون‌خواری می‌کنیم.... خون‌خواری می‌کنیم

۲۲ آذر ۹۵

رَبطُ خَم و می و نی

خبر: «به گزارش پایگاه خبری فریادگر، عصر روز شنبه یکم اسفند در محل سالن ورزشی حجاب دکتر کواکیان در هم آیش ائتلاف اصلاح طلبان و حامیان دولت سخنان خود را با این شعر به یاد خمینی آغاز کرد:

می فروشی گفت کالایم می است / رونق بازار من ساز و نی است
من خمینی دوست می دارم که او / هم «خم» است و هم «می» است و هم
«نی» است، / »

رفت فردی سوی شخص می فروش
تا کشد او را به سختی هر دو گوش
که تو که کارت تجارت با «می» است،
ارتباطت با خمینی از کی است؟
چون که تو گفتی که: «کالایم می است
رونق بازار من ساز و نی است
در خمینی هم سه چیز از کار من
هم خم است و هم می است و هم نی است»

می فروشش گفت ای فرهیخته
که تو را خشمی چنین انگیزته
این سخن را من نمی دانم ز کیست
لیک از سر تا به پایش منطقی ست
گفت ربطش را بگو ای می فروش
ور نه می برم تو را من هر دو گوش
گفت او ربط خمینی را به خم
کان «خم» است از رنگرهای قم
که درآوردند در یک شب از آن
یک فقیه چون سیدعلی^۲ روضه خوان
بین می هم با خمینی نسبتی ست
چون که هر «بی هوشی» از آن نکبتی ست
نی هم ار در نام این دجال هست
باشد از آن نوع کز جادوگرست
نی زند جادوگر و مار آورد
صد هزاران شعبده بار آورد
لیک من در حیرتم زان که شما
می ندانی ذات شیخان ریا

گول خوردستی تو از دجال دهر
که کنون خورده‌ست چندین جام زهر
شیخ را چون رأی گشت اینک نیاز
می‌زند هر دم به یک آهنگ، جاز
او که عمری بهر خم و می و نی
می‌زند شلاق بر هر نیک پی
حکم هفتاد و دو شلاق می‌دهد
یا رسن بر گردن مردم نهد
حال که، محتاج رأی است این پلید
می‌زند بهر شما سازی جدید
از شقیقه به شقایق ربط‌ها
می‌دهند این شیخکان بی‌حیا
آن که شیخان را کند روبه مزاج
احتیاج است احتیاج است احتیاج
شیخ دجال است و زهرش کاری است
از حیا و شرم یکسر عاری است.

منشور روحانی

پیامک داد روحانی به مردم که آهای اهل تهران، ملت قم
کنون منشور شهروندی در آمد زمان کل معضل ها سر آمد
هر آن چه مشکلی که در وطن بود سبب، تأخیر در منشور من بود
گر آن را رونمایی کرده بودم چنین شرمنده‌ی روتان نبودم
همین جا بود! در جیب عبایم و یا در جیب این شلوار پایم
به حق من کوتاهی کردم در این کار شما را دادم ای بس من آزار
نمی رفتید این قدر بر سر دار نمی گشتید در زندان گرفتار
همه تان فیش صد میلیونی داشتید بدون مالیات هی بر می داشتید
دگر هیچ کارتن خوابی نمی رفت به راه فاضلاب بی فرش و بی نفت
شکنجه گاه کهریزک نمی بود می شد شلاق و کابل و دستبند دود
به روی هر سن مقفول و مسدود یکی تنبک می زد آن دیگری عود
بدانید بر اساس متن منشور حیات، هم حق آدم هست، هم مور
همه آزاد آزادند در دهر کسی زندان نخواهد گشت در شهر
بجز به موجب قانون کسی را نمی سازند غرق خون کسی را
جناب فارغ التحصیل بی کار تواند کلیه بفروشد به بازار

نخواهد زد کسی بر دست فروشی	بجز به موجب قانون، توگوشی
ز کس پول کثیفی را نگیرد	به وقت انتخابات هیچ نامزد
رود درجیب فرزند سوسولش	مگر به موجب قانون، که پولش
گذاشتم توی جیبم تا به حالا	عجب خر بودم این چیز مهم را
که به این مملکت منشور دادم	کنون تبریک می گویم به عالم
توی کاخ سفید باز گام می گذاشت	اگر او باما هم منشور می داشت
به این وضع فلاکت کی می افتاد؟	اگر بشار هم منشور می داد
کنیم خرج سلاح و بمب آقا!	که ما مجبور باشیم نفتتان را
یکی منشور داد عقلش تمام بود	ولی فقیه سابق که امام بود
نمی رسد کند منشور صادر	ولی عقل ولی فقیه حاضر

به من گوید که منشورت دروغ است
و انشایت همه ش دریای دروغ است

حیا کن!

گفتم: من تعجب می‌کنم که چرا مردم این قدر در شعارهایشان می‌گویند
فلانی حیا کن، فلان چیز را رها کن.

گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ آخر حیا خوب چیزی است.

گفتم: در زمانه‌یی که حیا کردن ارزش باشد، البته کسی نمی‌گوید
حیا کن! خود آن کسی هم که کار بدی کرده حیا می‌کند و استعفا
می‌دهد. اگر هم که حیا کردن، ارزش نباشد، هر چه بگویند کسی گوش
نمی‌کند. اگر حیا کردن مؤثر بود از روز اول شعار می‌دادیم: خمینی
حیا کن، حکومت را رها کن

دیگر بعد از آن، همه‌ی سلسله‌ی بی‌پایان شعارهای حیا کن بی‌مورد
می‌شد. دیگر لازم نبود که کسی امروز شعار بدهد:

خامنه‌ای حیا کن، ولایت را رها کن
روحانی حیا کن، ریاست را رها کن
سلیمانی حیا کن، سوریه را رها کن
شمخانی حیا کن، افغانی را رها کن
پدیده حیا کن، مال‌باخته را رها کن

دویتی‌های نه غربی نه شرقی

«آمریکا از انگلیس بدتر ، انگلیس از آمریکا بدتر ، شوروی از هر دو بدتر ، همه از هم بدتر ، همه از هم پلیدتر ، اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست، با آمریکاست . ” (حضرت امام خمینی (ره) صحیفه نور، ج ۸، ص ۸۹) »

آن روز که در شعار سردسته شدیم
گفتیم ز شرق و غرب و ارسته شدیم
امروز بین نزار و بشکسته و زار
مفلوک و که به غرب و شرق وابسته شدیم

می‌گفت که جملگی خبیثند، امام
اما چو به دست خویش بگرفت زمام
دریافت نمود کلت و کیک از غربی
از یاد برفت جمله اقوال و کلام

غرب از نظر امام سراپا نجس است
ور دست زند به بحر، دریا نجس است
ما شیرجه زدیم شنای قورباغه کنان
بنگر که نظام و بیت آقا نجس است

امروز به سوی قطب شرقی رفتیم
با تیپ و تریپ زرق و برقی رفتیم
گفتیم دفاع از حرم باید کرد
چون گرگ و گراز تند و برقی رفتیم

هر چند چو بوزینه به هر سو جستیم
اینک به سرخانه‌ی اول هستیم
دیدیم که شعار آن امام بر حق بود
امروز نه با غرب و نه با شرق هستیم

چند نظر در مورد ساختمان پلاسکو

عابدینی امام جمعه قزوین: ساختمان پلاسکو پیش از انقلاب توسط آمریکایی ها ساخته شد؛ هر چیزی که منتسب به آمریکایی هاست، قابل اعتماد نیست.

یک بسیجی: بدحجابی عامل اصلی فاجعه ی ساختمان پلاسکو بود. چون پوشاک مد روز را برای جوانان عرضه می کرد

در حالی که مردم عزادار آتش نشانان ساختمان پلاسکو بودند، انصار حزب الله در حمایت از شیعیان بحرین و نیجریه در مقابل دفتر سازمان ملل در مشهد تجمع کردند.

استاندار کرمان بعد از زلزله ی اخیر کرمان: دیواری که عکس احمدی نژاد داشت ویران نشد.

صدیقی در نماز جمعه : از غصه ی سه شهروند بحرینی شیعه کلی حرف زد

معاون شهردار تهران: کشته شده های پلاسکو رایگان دفن می شوند

اشکال ندارد

یک عضو مجلس روز نهم اسفند ۹۵ در مورد فروش کلیه گفت: «چه اشکالی دارد وقتی که فرد در فقر به سر می‌برد و با دریافت ۲۰ الی ۳۰ میلیون زندگی‌اش متحول می‌شود این کار را انجام دهد».



هیچ اشکال ندارد که بمیرید از درد
خانه‌تان عیب ندارد که شود گوری سرد
ابداً عیب ندارد که بخواهید به گور
رود از خاطرتان خاطره‌ی شادی و شور
کلیه را عیب ندارد بفروشید از فقر
زندگی‌تان بشود مردگی‌ای در دل قبر
بچه‌تان عیب ندارد به خیابان برود

صبح تا شب پی نان هم‌چو گدایان بدود
آسمان عیب ندارد که شود پر ز غبار
پشت هر پنجره‌تان دیده شود چوبه‌ی دار
(شیخ با کف به دهان بر سر منبر می‌گفت)
ملت از گفته‌ی بی شرم و حیا می‌آشفت)
باغتان عیب ندارد که شود دشتی خشک
رود از شهر شما رایحه‌ی عنبر و مشک
طفلتان عیب ندارد که بلرزد از سوز
گشنه بی پوشش گرمی به زمستان شب و روز
دختران را چه بود عیب خیابان‌خوابی
زیر ساطور فجایع تنشان قصابی
مادران عیب ندارد که جنین بفروشد
گوشه‌های جگر خویش غمین بفروشد
بعد صد ضربه شلاق به زندان و حصار
چه غم آر هر چه جوان را بکشانیم به دار
هرچه دانشکده را حوزه آخوند کنیم
آتش حرص شکم‌باره بسی تند کنیم
مملکت را چه بود عیب که یک لقمه کنیم

سخن زور به هر پیر و جوان حقنه کنیم
(شیخ با کف به دهان بر سر منبر می گفت
ملت از گفته‌ی بی شرم و حیا می آشفست
گفت یک هم وطن از خشم به یک هم وطنی
نظرت چیست بر این شیخک و این بددهنی
گفت پاسخ به چنین شیخ و چنین بی وطنی
گور گود و رسنی هست و یکی گور کنی

رئییسی بیا قتل عامم بکن



رئییسی بیا قتل عامم بکن بین نیم جانم تمامم بکن
 به خاک سیاهم نشاند این نظام تو هم مشت خاکی به کامم بکن
 بینداز یک تور و مانند مرغ به زنجیر و دربند دامم بکن
 درست است از فقر لاغر شدم به یک باره یک لقمه خامم بکن
 اگر تیرک دار کم داشتی سیانور و زهری به جامم بکن
 اگر اعتراضی نمودم گهی به داغ و شکنجه تو رامم بکن
 رئییسی تو در صد اوین دگر جدایم ز بابا و مامم بکن
 ولی گر توانی برای نظام بیا چاره‌ای بر قیامم بکن

تا ولایت هست

تا ولایت هست کشک است و دروغ است انتخاب
چون خود آقا نماید هر کسی را انتصاب
این چه جمهور است که باید به یک شیخ وقیح
ملترم باشد به رغم فقر و اوضاع خراب
انتخاب واقعی پس چیست ای هم میهنان
خشم و شورش، خیزش و رزم و قیام و انقلاب

یک بار دگر فریب لبخند یک بار دگر کلاه و ترفند
نفرین به نظام قاتلان باد باید که به تیشه ریشه اش کند.

نخور دوباره فریب کلید روحانی
که می زند دوباره کلید چهار هزار اعدام
بس است دوره ی دجال قاتل و جانی
تمام گشته دگر دور این بساط و نظام
۱۵ فروردین ۹۶

در انتخاب آخوند رئیسی و آخوند روحانی

این یکی جلادتر یا آن یکی شیادتر؟
بین این دو کیست بیش از آن یکی صیادتر؟
من که قاطی کرده‌ام کی بیشتر خون ریخته
زین دوتن کی داده ایران را از آن بربادتر
هر دوشان پادوی آقای خمینی بوده‌اند
لیک هریک‌شان از آن یک هست خانه‌زادتر
آن که قتل عامگر هست این یکی بردارکش
راستی کی کرده از آن دیگری بیدادتر؟
آن سیاه است این سفید عمامه‌اش اما چه فرق
در شقاوت هر دو تا هستند مادرزادتر
ما که قتل و دار و اعدام دیده‌ایم از این دو تن
پس بگو دوزاری مان کی شود افتادتر
ما مخیر گشته‌ایم در انتخاب این دو تن؟
انتخابات دیده‌ای از این پر استبدادتر؟
ای جوانان من سوالم از شما هست این زمان
پیش این ضحاک‌ها کو کاوه‌ای حدادتر؟
۱۸ فروردین ۱۳۹۶